

سیاست بازرگانی بر سر دوراهی: تجربه اخیر کشورهای رو به توسعه

تألیف مهدی شفاءالدین

ترجمه علی دینی تر کمانی - عضو هیأت علمی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی و مدرس دانشگاه

علامه طباطبایی

توضیح مترجم:

«سیاست تجاری بر سر دوراهی»، عنوان کتابی است به قلم مهدی شفاءالدین که انتشارات معتبر پاولگریو آن را در سال ۲۰۰۵ منتشر کرد. کتاب دو پیشگفتار و نه فصل دارد؛ پیشگفتارها، یکی به قلم اقتصاددان توسعه‌ی بنام و نظریه‌پرداز مطرح رویکرد «تیاذهای اساسی»، پاول استریتن، و دیگری، به قلم مؤلف است. متن پیش‌رو، پیشگفتارها و فصل اول (مقدمه) را در بر می‌گیرد.

از منظر رویکرد جاری، تجارت آزاد و نیل به آن از طریق «سیاست آزادسازی تجاری» پیش شرط توسعه اقتصادی است. شفاءالدین، بمانند دیگر اقتصاددانان توسعه، با اتخاذ رویکردی انتقادی، بین «سیاست تجاری» و «سیاست آزادسازی تجاری» تفکیک قائل می‌شود؛ به نظر وی، اولی، جزئی از سیاست صنعتی و دومی، جزئی از «سیاستهای تعدیل ساختاری و تثبیت اقتصادی» مدون در چارچوب سیاستهای بانک جهانی و

صندوق بین‌المللی پول و به طور کلی «اجماع واشنگتنی» است. در رویکرد اول، با تأکید بر نارساییها و شکستهای بازار - بویژه در شرایطی که فاصله‌ی فناوریانه‌ای میان کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه وجود دارد - استفاده از ابزارهای حمایتی، از قبیل تعرفه‌ها و یارانه‌ها و دخالت تنظیم‌گر ایانه دولت در بازارها، در مراحل اولیه صنعتی شدن، ضروری است. در رویکرد دوم، با تأکید بر شکستهای دولت و اعتقاد به نقش «اطلاعات بنیادین» در تنظیم خودکار بازارها، توصیه سیاستی پرهیز از چنین دخالت‌هایی است. فصل اول، این دو دیدگاه را بر مبنای رابطه میان تجارت آزاد و توسعه اقتصادی، بعنوان محل مناقشه، به تصویر کشیده و چارچوبهای نظری رویکرد دوم را به اختصار نقد می‌کند. فصول بعدی کتاب، نکات مطرح شده در این فصل را با تفصیل بیشتری ارایه می‌کنند.

مهدی شفاءالدین، لیسانس و فوق لیسانس خود را طی سالهای ۵۰-۱۳۴۴ با درجه ممتاز - از دانشکده

نیازهای اساسی مردم است. راهبرد آزادسازی تجاری نیز از این قاعده مستثنی نیست.

آزادسازی تجاری-بویژه در کشورهای فقیر- در دهه ۱۹۹۰ بسیار رواج داشت. با وجود این، مجله «اکنون میست»، که به حمایت پر شور از تجارت آزاد مشهور است، در این باره نوشت: «اکنون میست، بنا به تجربه تاریخ، معتقد نیست که تجارت آزاد داروی تمام دردهاست.» این اعتراف، به هنگام مباحثه در مورد یکی از گزارشهای آنکتاد صورت گرفت. این گزارش، نشان می‌دهد که به رغم صادرات روزافزون کشورهای کمتر توسعه یافته، درآمدهای آنها حدود یک سوم کاهش یافته است؛ طی هیچ یک از سالهای دهه ۱۹۹۰، فقر بسیار شدید در این کشورها کاهش نیافت.

پیام این کتاب برجسته شفاءالدین، مبتنی بر بررسی انتقادی دو فرضیه (رایج) است: الف) آزادسازی واردات، توسعه صادرات و تجارت آزاد همیشه موجب رشد اقتصادی می‌شوند، و ب) دست‌نماری بازار آزاد همیشه بهترین ابزار برای رسیدن به این امر است. شفاءالدین، در مورد معتبر بودن هر دو فرضیه تردیدهایی دارد. در سرعت آزادسازی تجاری و دامنه شمول آن ممکن است افراط و تفریطهایی صورت گیرد.

همیشه تمایز آشکاری میان راهبردهای جایگزینی واردات و توسعه صادرات وجود ندارد. توسعه مطلوب عبارت است از فرایندی که در آن استفاده از نهادهای داخلی جایگزین استفاده از نهادهای وارداتی در بخش تولید کالاهای صادراتی شود. چنین موردی را چگونه باید ارزیابی کرد؟ جایگزینی واردات به دلیل آنکه کالاهای داخلی را جایگزین واردات می‌کند یا توسعه صادرات به این دلیل که ارزش افزوده صادرات را افزایش می‌دهد؟

همیشه مرحله جایگزینی واردات تقریباً مقدم بر مرحله افزایش صادرات بوده است؛ به عبارت دیگر، جایگزینی واردات زمینه‌های عملکرد موفق در توسعه صادرات را به وجود می‌آورد. بدیهی است که هر نوع جایگزینیهای وارداتی، فراهم کننده زمینه مناسبی برای صادرات بعدی نیست. هنر اصلی در اعمال جایگزینی واردات کارآمد است؛ همین طور، علت موفقیت توسعه

اقتصاد دانشگاه تهران دریافت کرده و در ادامه، به مدت دو سال بعنوان استادیار به تدریس پرداخت. وی، اولین فارغ‌التحصیل فوق لیسانس از يك دانشگاه ایرانی است که اعتبار استادیاری را از وزارت علوم دریافت کرد. در سال ۱۳۵۲، برای تحصیل در مقطع دکترا عازم دانشگاه آکسفورد شد، پس از اتمام این دوره، در «سازمان توسعه و تجارت سازمان ملل (انکتاد)» استخدام شد و به مدت سی سال، تا زمان بازنشستگی، به تحقیق و تدریس در حوزه‌ی اقتصاد توسعه-سیاست تجاری و صنعتی- پرداخت. به هنگام بازنشسته شدن، رییس بخش «سیاستهای اقتصاد کلان و توسعه» این نهاد معتبر بین‌المللی بود. در حال حاضر، هم با مؤسسه تحقیقات اقتصادی دانشگاه نوشاتل سویس همکاری دارد و هم به امور مشاوره‌ای در سطح بین‌المللی از جمله برگزاری کارگاههای آموزشی در کشورهای مختلف در زمینه موضوعات مرتبط با سازمان تجارت جهانی، سیاست صنعتی و ظرفیت‌سازی توسعه‌ای می‌پردازد. به جز این کتاب، از وی مقالات متعددی در حوزه‌های سیاست تجاری و صنعتی، اصلاحات اقتصادی، مسایل مرتبط با توسعه کشورهای در حال توسعه، از جمله چین و کشورهای صادرکننده نفت و همین‌طور سازمان تجارت جهانی در مجلات معتبر بین‌المللی منتشر شده است. کتاب دیگری نیز با عنوان «توسعه و رقابت» را در دست تألیف دارد.

امید است با انتشار فصول مختلف این کتاب در نشریه معتبر اطلاعات سیاسی-اقتصادی، مباحث این اقتصاددان برجسته‌ی بین‌المللی، بیش از پیش در اختیار علاقمندان به مباحث اقتصادی، بویژه اقتصاد توسعه قرار بگیرد.

پیشگفتار: به قلم پروفیسور پاول استریتن

هدف از توسعه، ارتقای سطح زندگی توده‌های مردم از طریق تأمین زندگی مطمئن و مولد تغذیه و بهداشت مناسب، دسترسی به آب سالم، حمل و نقل ارزان، و آموزش کودکان در کشورهای فقیر در کوتاه‌ترین زمان ممکن است. معیار موفقیت هر راهبرد (استراتژی) توسعه‌ای، میزان توانایی آن در کمک به برآورده شدن

رشد آهسته و میزان بیکاری بالا باشد، موانع حمایتی احتمالاً افزایش خواهند یافت یا رابطه مبادله برای صادرکنندگان محصولات احتمالاً بدتر خواهد شد.

همانطور که شفاء الدین در این کتاب نشان می‌دهد، این باور که کره جنوبی و تایوان صادرات را صرفاً با اتکا به دست نامریی بازار افزایش داده‌اند، افسانه‌ای بیش نیست. در این کشورها، بازوی بسیار نیرومند و بسیار مشهود دولت پشتوانه دست نامریی بازار بود. مسأله، مداخله دولت یا عدم مداخله دولت نیست، بلکه اشکال کارآمد مداخله در مقابل اشکال ناکارآمد آن است. در کشورهای که غالباً از آنها بعنوان تجربه‌های نمونه و درخشان موفقیت اقتصادی مبتنی بر بازارهای آزاد یاد می‌شود، دولتهای نیرومند و کارآمد هم در تخصیص سرمایه‌گذارها مداخله کرده‌اند (هدایت و پیشبرد بخش خصوصی با استفاده از بهره‌های ترجیحی و سایر مداخلات) و هم مجموعه‌ای از کنترلهای وارداتی و انگیزه‌های صادراتی را به کار گرفته‌اند، این کشورها بخش عمومی (دولتی) بزرگی داشته‌اند.

سیاستهای اقتصادی لیبرال غالباً با خط‌مشی‌های سیاسی لیبرال همراه نیست. ارتش، انبوه نیروی کار بیکار را بطور پیوسته کنترل و سرکوب می‌کند تا مطیع و سر به راه باشد. تشکیلات نظامی و پلیس مخفی، کارگران را از تشکیل اتحادیه‌های کارگری باز می‌دارند تا دستمزدها بیشتر نشود و قدرت رقابت کالاهای صادراتی پایین نیاید.

به گفته ژان ژاک روسو «انسان آزاد آفریده می‌شود، ولی همه جا در زنجیر است». بر سیاق این جمله ما نیز می‌توانیم بگوییم: «اقتصاددانان، تجارت آزاد را توصیه می‌کنند، ولی، در همه جا حمایت وجود دارد». آیا موردی هست که اقتصاددانان درباره آن تا حدی وحدت نظر داشته باشند؟ وقتی از پاول ساموئلسون خواسته شد که به یک نظریه حایز اهمیت و واقعی در علم اقتصاد اشاره کند، «نظریه مزیت نسبی» را ذکر کرد. چرا چنین شکافی بین اقتصاد در عرصه نظریه و اقتصاد در عرصه عمل وجود دارد؟ پیشنهاد من این است که عقیده بسیار مورد استفاده شالوده‌سیاست را باید جایگزین اراده

صادرات را نباید در «برون‌نگری» صرف جست‌وجو کرد، بلکه آنرا باید، هم در سیاست جایگزینی واردات کارآمد و هم در سیاست توسعه صادرات کارآمد جست‌آموزه (دکترین) اقتصادی رایج، ما را عادت داده است قرار گرفتن در مرزهای تولید را تنها در ارتباط با مزیت نسبی ببینیم. این نظریه رسمی، چیز چندانی در مورد بهبود و ارتقای انگیزه‌ها و نهادها و تأثیر آن بر دسترسی به مرزهای تولید ندارد.

همچنین، این اشتباه است که تصور کنیم همه کشورهای در حال توسعه می‌توانند تجربه موفقیت آمیز چند کشور را تکرار کنند. اگر نیروی کار تخصیص یافته در صادرات و سهم صادرات در تولید ناخالص داخلی همه کشورها مانند تایوان بود، امکان جذب مقادیر زیادی از صادرات با دشواریهایی مواجه می‌شد. البته، این مطلب در اصل درست است که در آمد اضافی حاصل از صادرات صرف واردات اضافی می‌شود. آزادسازی تجاری در کشورهای مختلف در زمانهای متفاوت صورت می‌گیرد، در نتیجه، با افزایش صادرات، قیمت تمام ارقام صادراتی همزمان کاهش نمی‌یابد. همین‌طور، ترکیب کالاهای صادراتی و نسبت‌های صادرات به تولید ناخالص داخلی، هم از کشوری به کشوری دیگر و هم از زمانی به زمان دیگر، متفاوت است. بسیاری از کشورهای در حال توسعه، همچنان صادرکننده محصولات اولیه خواهند بود. از آنجا که کشورهای مبتنی بر نیروی کار فراوان و منابع فقیر، نظیر بره‌های آسیا، احتمالاً سهم بیشتری از نیروی کار خود را به صادرات تخصیص می‌دهند، تا کشورهای برخوردار از منابع طبیعی فراوان و نیروی کار اندک، نظیر برزیل و آرژانتین، تأثیر افزایش صادرات بر بازارهای جهانی کاهش خواهد یافت. برخی ارقام صادراتی به مقصد دیگر کشورهای در حال توسعه هدایت خواهند شد که منافع چندانی در حمایت شدید از صنایع داخلی نخواهند داشت و در نتیجه آزادسازی تجاری، گروه‌های فشار ضد سیاست حمایتی، ممکن است تقویت شوند و قدرت بگیرند.

با وجود این، مسلماً مشکلاتی در زمینه تعدیل در کشورهای واردکننده وجود دارد. اگر آهنگ میزان

گروه‌های مختلف کشورهای عضو- بویژه کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته- در مورد مسائلی نظیر آزادسازی تجاری جهانشمول و فراگیر، جابه‌جاییهای سرمایه و غیره وجود دارد. شکست سیاست آزادسازی تجاری و برنامه‌های اصلاحات اقتصادی و بروز اختلافات شدید در مذاکرات تجاری موجب طرح پرسشهایی در مورد دلایل این شکست و همین‌طور دلایل بروز چنین اختلافات شگرفی شده است.

این کتاب، با تمرکز خاص بر تأثیر آزادسازی تجاری بر صادرات کالاهای تولیدی صنعتی و توسعه بخش صنعت، بر آن است تا نشان دهد که شکست آزادسازی تجاری جهانشمول و فراگیر و بروز مشکلات در مذاکرات ذی‌ربط، ریشه در چند خطا و تناقضی دارد که مفاهیم و رویه‌های آزادسازی تجاری جهانشمول و حمایت را در بر گرفته است. خطاهای اصلی عبارت است از:

- این فرضیه که، آزادسازی تجاری جهانشمول و فراگیر به رشد اقتصادی و تنوع‌سازی صادرات و تولید در تمام کشورهای در حال توسعه، صرف‌نظر از تفاوت‌های آنها در سطح توسعه، پایه صنعتی و ویژگیهای ساختاری و دیگر ویژگیهای اجتماعی-اقتصادی آنها، می‌انجامد؛

- این پیش‌قضاوت که، هیچ نیازی به مداخله دولت در جریان تجارت و در فرایند صنعتی شدن کشورهای در حال توسعه در هیچ یک از مراحل توسعه آنها وجود ندارد، یا اینکه در صورت نیاز میزان آن محدود است؛

- این فرضیه که، آزادسازی تجاری جهانشمول و فراگیر به سود تمام کشورهای در حال توسعه، بدون توجه به سطح توسعه آنها است؛

- سوءتعبیر استدلال مربوط به صنایع نوپا و سیاست جایگزینی واردات، اینکه فرديک لیست مخالف تجارت بین‌المللی و توسعه صادرات بود؛ و اینکه راتول‌پریش نظریه جایگزینی واردات خود را بعنوان يك سیاست صنعتی دایمی عرضه کرد؛

- این افسانه که، کشورهای توسعه یافته بدون دخالت دولت صنعتی شدند؛

- این باور که، طراحی و اجرای مقررات گات / سازمان تجارت جهانی به صنعتی شدن کشورهای

سیاسی کنیم؛ با تجزیه و تحلیل رأی‌دهندگان، ائتلافها، گروههای فشار و اهرمهای سیاسی که در زمینه آزادسازی تجاری قابل بسیج است، در هر زمان و مکانی که امکان آن وجود دارد، خرده‌فروشان مستقل، سازمانهای مصرف‌کنندگان (اجازه دهید آقای رالف نادر به همان اندازه که به رویتختیهای وارداتی ارزانتر توجه دارد، به خودروهای سواری ایمنتر نیز توجه داشته باشد) و بانکداران، به تجارت آزادتر علاقه دارند و قدرت و تأثیر آنها را می‌توان به این وسیله مهار کرد. مردم در زمینه پیگیری منافع شخصی خود کم و بیش کاملاً خوب عمل می‌کنند، بدون آنکه نیازی به حمایت دانشمندان سیاسی و اقتصاددانان سیاسی داشته باشند. اما اغلب، موانع و ناآگاهی‌هایی وجود دارد که يك محقق می‌تواند با بررسی دقیق به رفع آنها کمک کند.

پیشگفتار مؤلف

سیاست تجاری بر سر چند راهی است. دیپلماسی تجاری نیز چنین وضعی دارد. پیش از شکست راهبردهای سنتی «جایگزینی واردات» رایج در دهه‌های ۷۰-۱۹۵۰، راهبرد آزادسازی تجاری رایج در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ نیز در بیشتر کشورهای در حال توسعه، شکست خورد. برخی از کشورهای در حال توسعه، تحت فشار نهادهای مالی بین‌المللی برای آزادسازی رژیم تجاری خود بودند؛ این فشارها در قالب برنامه‌های اصلاحات اقتصادی موسوم به «برنامه‌های تعدیل ساختاری» و «برنامه‌های تثبیت اقتصادی» دنبال می‌شد. برخی دیگر، نظیر چند کشور آمریکای لاتین، تحت تأثیر تبلیغات ایدئولوژی غالب آن زمان در مورد مزایای آزادسازی تجاری جهان گستری قرار داشتند که نهادهای مالی بین‌المللی و سپس «اجماع واشنگتنی» مبلغ آن بودند. در سالهای اخیر، شاهد تظاهراتی بر ضد آزادسازی تجاری و جهانی‌سازی، به هنگام برگزاری نشستهای مهم اعضای بانک جهانی / صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی، گروه هشت و اجلاسهای بین‌المللی مشابه بوده‌ایم. بطور خاص، بروز مشکلات در مذاکرات مربوط به نشستهای اخیر سازمان تجارت جهانی نشان می‌دهد که اختلافات شدیدی در میان

در حال توسعه می‌انجامد؛

- این ایده که، استفاده از سیاست آزادسازی تجاری جهانشمول و فراگیر در کشورهای در حال توسعه لزوماً به نفع آنهاست.

در حقیقت، این خطاها و تناقضها، دلیل تداوم اختلافات بین کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه در مذاکرات تجاری اخیر است. چارلین بارشفسکی، نماینده تجاری ایالات متحده، در این باره می‌گوید: «آنچه را ما می‌گوییم، جهان در حال توسعه نمی‌شنود و آنچه را که جهان در حال توسعه می‌گوید، ما نمی‌شنویم. مانند دو کشتی هستیم که در تاریکی شب از کنار هم می‌گذریم» (K. Engelman, Reuters Yahoo internet site, 20 January 2000)

مقاله بسیار مهم منتشر شده در فایننشال تایمز (۲ دسامبر ۱۹۹۹: ص ۴) دلیل این مسأله را چنین بیان می‌کند: «مشکل اصلی آن است که هر دو [ایالات متحده و اتحادیه اروپا] خواهان از میان برداشته شدن موانع تجاری در دیگر کشورها هستند، بدون اینکه خودشان اقدام قابل توجهی در این زمینه انجام دهند.» در ادامه این مقاله چنین آمده است: «اتحادیه اروپا و ایالات متحده هنوز در این تلاشند تا کشورهای در حال توسعه را وادار به انجام آنچه خود می‌خواهند، بکنند، بدون اینکه مابه‌ازای قابل توجهی را به آنها عرضه کنند. این راهی است که به بن‌بست ختم می‌شود.»

بدون درک کامل از دلایل بروز مشکلات در مذاکرات تجاری و تضاد منافع در میان گروههای مختلف ذی‌ربط، چشم‌انداز دسترسی موفقیت آمیز به نتیجه موفق در مذاکرات بسیار محدود و آینده‌سیاستهای تجاری و صنعتی در کشورهای در حال توسعه نامطمئن خواهد بود.

در راستای این نکات، فصل مقدمه این کتاب، به بررسی برخی از مقولات عمومی و مفاهیم به کار گرفته شده در این کتاب و همین‌طور پیشینه تاریخی توصیه‌های اقتصاددانان و سازمانهای بین‌المللی برای آزادسازی تجاری اختصاص دارد. فزون بر این، موضوع مورد بحث این کتاب به تفصیل تشریح خواهد شد.

گرچه بحث در مورد سیاست آزادسازی تجاری، دغدغه اصلی ماهست، ولی نمی‌توان آنرا جدا از مجموعه اصلاحاتی در نظر گرفت که آزادسازی تجاری جزء لاینفکی از آن است. بنابراین، فصلهای دوم و سوم، بررسیهای تجربی در زمینه تأثیر آزادسازی تجاری و اصلاحات اقتصادی بر عملکرد اقتصادی چند کشور در حال توسعه را دربرمی‌گیرند. فصل چهارم، به بحث درباره این نظریه که؛ مداخله دولت در فرایند صنعتی شدن ضروری نیست و خطاهای مرتبط به آن می‌پردازد و رویکرد بدیلی را معرفی می‌کند. فصول پنجم و ششم، به خطاهای موجود پیرامون فلسفه وجودی آزادسازی تجاری جهانشمول، استدلال صنایع نوپا و سیاست جایگزینی واردات می‌پردازند. تناقضهای موجود در طراحی نظام تجارت بین‌المللی و اجرای مقررات گات / سازمان تجارت جهانی را در فصل هفتم بررسی می‌کنیم. ضمناً در این فصل، منافع کشورهای توسعه یافته از آزادسازی تجاری جهانشمول را نیز بررسی خواهیم کرد. فصل پایانی، جمع‌بندی کلی و نتیجه‌گیری را دربرمی‌گیرد و رویکرد متفاوتی به سیاست تجاری و صنعتی ارائه می‌کند.

از همین ابتدا، باید تأکید کرد - همانطور که بعداً به تفصیل بررسی خواهیم کرد - تجارت آزاد باید هدف غایی تک‌تک کشورهای باشد، آن‌هنگام که تمام کشورها به سطوح مشابهی از توسعه دست بیابند. بنابراین، مطالب این کتاب را نباید بیان‌کننده دیدگاههای مخالف با آن «هدف غایی» دانست.

فصل اول: مقدمه

مشکل اساسی... معطوف کردن توجه به تخصیص منابع توسط بازارها به بهای کنار گذاشتن نقش خلاق بازار - به مثابه ابزاری برای انتقال محرکهایی برای تحول اقتصادی - است. (کالدور، ۱۹۷۲، ص ۱۲۴۰).

این فصل، به رویدادهای اخیر مربوط به مذاکرات سازمان تجارت جهانی، تا اواسط سال ۲۰۰۴، و پیشینه تاریخی آنها و برخی مقولات مفهومی در مورد آزادسازی تجاری اختصاص دارد. در قسمت نخست،

آسیا-موفقترین اقتصادهای دهه ۱۹۸۰ و اوائل دهه ۱۹۹۰-و همین‌طور برزیل بود که به بحرانهای مالی و اقتصادی، نه تنها در این کشورها، بلکه در کل اقتصاد جهان انجامید. در اوایل قرن بیست و یکم نیز، چند بحران شدید تراز پرداختها در دیگر کشورهای در حال توسعه روی داد که مورد آرزوآتین و مجدداً بحران کشورهای برزیل و ترکیه از جمله موارد مهم است. عامل دوم، شکست آزادسازی تجاری سریع و فراگیر در شمار فراوانی از کشورهای کمتر توسعه یافته و دیگر کشورهای کم درآمد-بویژه در آفریقا-در متنوع سازی صادرات صنعتی بود. عامل سوم، تغییر در ساختار صنعتی بسیاری از کشورهای در حال توسعه-بویژه در آمریکای لاتین-به نفع تمرکز در صنایع مبتنی بر منابع طبیعی به بهای صنایع کاربر، و تأخیر در توسعه صنایعی بود که این کشورها می توانستند به مزیت نسبی بویا در آنها دست پیدا کنند (بناوتته و دیگران، ۱۹۹۷). افزون بر این، تمرکز ایجاد شده در بخش تولید صنعتی به نفع شرکت‌های بزرگ داخلی و خارجی و به ضرر شرکت‌های کوچک و متوسط بود؛ این تمرکز، بعداً اثری نامطلوب بر سطح اشتغال و توزیع درآمد در کشورهای این منطقه داشت. همچنین، بیشتر کشورهای آمریکای لاتین نتوانستند صادرات کالاهای صنعتی خود را افزایش دهند؛ در مواردی نیز که موفق به این کار شدند، افزایش صادرات آنها بارش ارزش افزوده در بخش تولید همراه نبود. عامل چهارم اینکه؛ آزادسازی تجاری در دوران اخیر با دتر شدن توزیع درآمد، نه تنها در مجموعه کشورهای در حال توسعه، بلکه در مجموعه کشورهای توسعه یافته و همین‌طور میان کشورهای توسعه یافته و کشورهای در حال توسعه، همراه بوده است (آنکتاد، ۱۹۹۸؛ یو.ان.دی.پی، ۱۹۹۹، فصل اول). عامل پنجم، بحرانهای مالی و اقتصادی اواسط دهه ۱۹۹۰ کشورهای در حال توسعه بود که به وقوع بحران مالی در سطح جهانی و تهدید ثبات اقتصاد بین الملل انجامید. به عبارت دیگر، این بحران درجه بالاتری از بی ثباتی (ریسکها) و میزان پایین تری از تولید و اشتغال را در اقتصاد جهان به همراه داشت؛ استثنای قابل توجه، ایالات متحده در دهه ۱۹۹۰ است. دلیل آسیب پذیری کمتر این کشور، سهم

تازه ترین رویدادهای رخ داده پس از انعقاد «موافقتنامه دوراروگوئه» را بطور خلاصه بیان می کنیم. در قسمت دوم، منشأ اختلاف درباره رویکرد تجارت آزاد جهانشمول توصیه شده توسط نهادهای مالی بین المللی را به بحث می گذاریم. در قسمت سوم، پیشینه فرضیه آزادسازی تجاری طرح شده در چند دهه اخیر را تشریح می کنیم. قسمتهای بعدی، به توضیح مختصری از مؤلفه‌ها، منافع و ویژگیهای آزادسازی تجاری-به آن صورتی که طرفداران فرضیه آزادسازی تجاری مطرح کرده‌اند-اختصاص دارد. در پایان، پیش از طرح موضوع مطالب در این کتاب و ارایه شمه‌ای از ساختار فصلهای باقیمانده، برخی مفاهیم به کار رفته در فضاها بعدی را تعریف می کنیم.

خلاصه‌ای از رویدادهای رخ داده پس از موافقتنامه

دور اروگوئه

مذاکرات مربوط به موافقتنامه‌های دوراروگوئه و امضای آنها، در دوره‌ای صورت گرفت که کشورهای در حال توسعه بر اثر تعهدات مربوط به بدهیها و تغییرات رخ داده در اتحاد جماهیر شوروی سابق و پایان جنگ سرد در دنیای سیاست، دچار سرگردانی و آسیب شده بودند. افزون بر این، به گفته دبیر کل آنکتاد، این کشورها به علت نداشتن اهداف روشن تجاری و راهبردهای مناسب خاص خود، از نظر فنی آماده مذاکره نبودند (آنکتاد، ۱۹۹۷: ۱۸). فزون بر این، تمام این رویدادها، پس از معرفی رویکرد موسوم به «اجماع واشنگتن» صورت گرفت؛ رویکردی که به نوعی به ایدئولوژی حاکم زمان در زمینه سیاستهای تجاری، صنعتی و توسعه تبدیل شد.

به هر حال، چند عامل موجب شده که دولتهای بسیاری از کشورهای در حال توسعه و همین‌طور شهروندان کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه، به تجدیدنظر در مورد مزایای آزادسازی تجاری سریع و جهانشمول و فراگیر و در نتیجه توصیه سیاستی طرفداران این رویکرد مبنی بر عدم مداخله دولت در فرایند صنعتی شدن بپردازند. یکی از این عوامل، گسترش بحران تراز پرداختها در دهه ۱۹۹۰ در شرق

شرکتهای چند ملیتی و بنگاههای بزرگ اقتصادی دیده نمی شود.

از آن زمان، نقطه نظرهای مختلفی در مورد تأثیر شکست اجلاس سیاتل بر آینده مذاکرات تجاری، آزادسازی تجاری، تجارت آزاد و جهانی سازی بیان شده است. برای مثال، به باور پیتر کنان، اقتصاددان بسیار مشهور دانشگاه پنسیلوانیا، «پیام جدی اجلاس سیاتل این است که نه تنها اکنون دور جدیدی وجود ندارد، بلکه برای مدتی نیز چنین چیزی وجود نخواهد داشت...» (اینتر نیشنال هرالد تریبیون، ۹ دسامبر ۱۹۹۹). جفری گارتن، پژوهشگر برجسته دیگری از دانشگاه ییل اظهار داشت: «به هنگام بحث بر سر تجارت و جهانی سازی، مردم گرایی (دموکراتیزاسیون) واقعی وجود داشته است... اجلاس سیاتل نشان داد که در اصل ماجرا، احساس ناامنی بسیار بیشتری وجود دارد» (همان). مذاکره کننده تجاری سابق کانادا بدبینی بیشتر و احساسش را چنین بیان کرد: «نمی دانم آیا نظام سازمان تجارت جهانی می تواند پابرجا بماند یا نه. این نظام بسیار تضعیف شده است» (همان). به گفته جولوس کاتز، معاون مذاکره کننده تجاری آمریکا در دولت جرج بوش «هم اکنون مسایل با بی ثباتی، بدون رویکرد روشنی، به پیش می روند تا در زمانی امکان یک باز اندیشی کلی در زمینه راهبرد تجاری به وجود آید (همان). دایموند و هارت (۳۸: ۲۰۰۰) در این مورد می گویند «راه حل سیاتل، بعنوان دور دیگری از آزادسازی تجاری، راه حل غلطی برای مشکلات غلط بود.»

در همین حال، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول که مبدع سیاستهای تعدیل ساختاری و تثبیت اقتصادی در اوائل دهه ۱۹۸۰ بودند و آزادسازی تجاری را توصیه و ارزیابی می کردند، نتوانستند از تیغ انتقادات فرار کنند؛ نه تنها سیاستهای آنها مورد حمله قرار گرفت، بلکه کارایی آنها نیز زیر سوال رفت تا جایی که برخی افراد خواهان تعطیل شدن آنها شدند.

به هر حال، نظام سازمان تجارت جهانی پابرجا مانده است. همچنین، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و سیاستهای تعدیل ساختاری و تثبیت اقتصادی آنها ادامه پیدا کرده اند. با وجود این، دستیابی به توافق در مورد

تجارت نسبتاً پایین آن در تولید ناخالص داخلی، سیاستهای انبساطی داخلی فدرال رزور و تأثیر جبرانی انقلاب فناوری (تکنولوژی) بود که موجب ایجاد اشتغال و تقاضا برای سرمایه گذاری شد. با این حال، بحران مالی جهان در دهه ۱۹۹۰ بر ایالات متحده نیز اثر گذاشت که در افزایش کسری تراز پرداختهای این کشور و متضرر شدن مالیات دهندگان آمریکایی - تأمین کننده هزینه حمایت مالی دولت آمریکا از کشورهای بحران زده - منعکس می شد.

سرانجام، کشورهای در حال توسعه احساس کردند که از طریق موافقتنامه دورارو گوئه، برنامه های تعدیل ساختاری و برنامه های تثبیت اقتصادی، بیشتر از کشورهای توسعه یافته برای آزادسازی تجاری متعهد شده اند. آنها، همچنین احساس کردند که عملکرد کشورهای توسعه یافته در زمینه اجرای تعهداتشان مبتنی بر موافقتنامه مذکور، کند و نارضایت بخش بوده است.

بازتاب این تحولات در فرایندهای مذاکرات تجاری، بروز مجموعه ای از مشکلات و بن بستها در زمینه دستیابی به توافق بر سر موضوعات مورد بحث در سازمان تجارت جهانی بود. در گام نخست، موضوع انتصاب مدیر کل این سازمان، به مذاکرات فراوان و اختلاف نظر شدید میان کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه تبدیل شد. در ادامه، کشورهای عضو نتوانستند بر سر پیش نویس دستور کار دور جدید مذاکرات تجاری به توافق برسند که باید در اجلاس سیاتل مورد بررسی و قرار می گرفت. آنها، حتاً در سیاتل نیز به توافقی در مورد دستور کار اجلاس دست نیافتند. اجلاس سیاتل، همزمان با تظاهرات خیابانی برگزار شد؛ تظاهراتی که از دید رسانه ها، از زمان برپایی تظاهرات ضد جنگ ویتنام به این سو بی سابقه بوده است. گروههای مختلفی از کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه - سازمانهای کارگری، طرفداران محیط زیست، سازمانهای غیر دولتی، فعالان حقوق بشر و غیره - نارضایتی خود را از روند رویدادهای مربوط به آزادسازی تجاری و جهانی سازی نشان دادند. ^۱ جالب توجه است که در لیست تظاهر کنندگان، نمایندگان

و دیگر کشورهای در حال توسعه، اذهان سیاستگذاران و اقتصاددانان تجارت و توسعه را مشغول کرده است. ویژگی اصلی يك «تازه وارد»، یعنی کشوری که می‌خواهد صنعتی شود، فاصله فناورانه (تکنولوژیک) آن با کشورهای است که دارای پایه صنعتی تثبیت شده هستند. بنابراین، بعنوان استثنا بر قاعده، «هامیلتون» در مورد ایالات متحده و «لیست» در مورد آلمان، طرفدار حمایت از صنایع نوپا بودند (ر. ک به فصل ششم).

تا جایی که کشورهای در حال توسعه مد نظرند، رکود بزرگ اقتصادی دهه ۱۹۳۰ انگیزه‌ای برای مداخله دولت در تجارت خارجی با هدف بهبود تراز پرداختها و نیز افزایش درآمدهای دولت به منظور تصفیه بدهیها در شمار فراوانی از کشورها بود. پس از انتشار فرضیه پریش-سینگر (سازمان ملل متحد، ۱۹۵۰: سینگر، ۱۹۵۰) و پیشنهاد پریش برای صنعتی شدن از طریق پیگیری راهبرد جایگزینی واردات و حمایت از صنایع نوپا، برخی کشورهای در حال توسعه-بوئزه در آمریکای لاتین- توجه جدی به استفاده از سیاست تجاری بعنوان ابزار صنعتی شدن کردند. از آن زمان، بحث درباره دیدگاههای مختلف موافقان و مخالفان تجارت آزاد، رشد روزافزونی در متون مربوط به توسعه اقتصادی داشته است. با وجود این، نکته جالب توجه این است که ریشه این اختلاف را می‌توان در کتاب آدام اسمیت یافت. در این کتاب، مبانی نظریه تجارت، نظریه تعادل عمومی، و به‌طور کلی نظریه اقتصاد کلاسیک به بحث گذاشته شده است. کالدور (۱۹۷۲: ۱۲۴۰) در این زمینه می‌گوید: «مشکل اساسی... معطوف کردن توجه به تخصیص منابع به وسیله بازارها به بهای کنار گذاشتن نقش خلاق بازار- به مثابه ابزاری برای انتقال محرکهایی برای تحول اقتصادی- است». کالدور برای شناسایی دقیق منشاء این اشتباه توضیح می‌دهد که اسمیت به خوبی از وجود بازدهیهای نسبت به مقیاس فزاینده و اهمیت اختراع و نوآوری ناشی از تجربه، یعنی «یادگیری در حین عمل» یا «صرفه‌جوییهای نسبت به مقیاس پویا»، آگاه بود. با وجود این، فرض اساسی در نظریه او وجود هزینه ثابت یا بازدهیهای نسبت به مقیاس ثابت در هر نقطه از زمان یا در گذر زمان است (همان: ۱۲۴۱)، هم چنانکه، در نظریه

دستور کار برای دور جدید مذاکرات در «دوحه»، بسیار مشکل بود. بعد از آن و پیش از اجلاس «کانکون» در سپتامبر ۲۰۰۳، رییس سازمان تجارت جهانی، در نشست این سازمان در شرم‌الشیخ (۲۲-۲۱ ژوئن ۲۰۰۳)، «از وضعیت مذاکرات برای آزادسازی تجارت جهانی ابراز نگرانی کرد... به گونه‌ای که وزرای تجارت کشورها تلاش کردند مقوله دشوار کشاورزی را از مباحثات خارج کنند» (<http://news.yahoo.com>). بنابراین، مذاکرات «کانکون» نیز به شکست انجامید، زیرا، گروه کوچکی از مهمترین کشورهای در حال توسعه، اجلاس را به بن‌بست کشاندند. راهبرد تجاری کنونی چه مشکلی دارد که نمی‌تواند تفکر جدید پیشنهاد شده توسط جولیس کاتز را دنبال کند؟ گرچه نظرها در مورد این موضوع ممکن است متفاوت باشد، هدف ما در این کتاب این است که نشان دهیم تا جایی که به کشورهای در حال توسعه مربوط می‌شود، پاسخ این پرسش را در خطاهای موجود در نظریه و طرز عمل آزادسازی تجاری باید جست‌وجو کرد.

منشأ اختلاف

نظریه تجارت بین‌الملل و سیاست تجاری، موضوعی بحث‌برانگیز است. نقش تجارت بین‌الملل در بهبود کارایی و سطح زندگی-هم در مقیاس ملی و هم در مقیاس جهانی- غالباً کانون توجه متون اقتصادی مختلف از زمان انتشار کتاب آدام اسمیت (جستاری در ماهیت و علل ثروت ملل، ۱۷۷۶) بوده است. وی بر اساس نظریه خود در مورد تقسیم کار و تخصصی شدن امور، از جریان آزاد تجارت بین‌الملل در سطح جهان طرفداری می‌کرد و معتقد بود که تحقق آن موجب حداکثر شدن رفاه در سطح جهان خواهد شد. آدام اسمیت در شرایطی نظریه خود را ارایه کرد که اقتصاد بریتانیا بر دنیا تسلط داشت؛ یعنی دوره پس از انقلاب صنعتی که در آن بریتانیا پایه صنعتی خود را خلق کرد و توسعه داد.

انتخاب سیاست تجاری مناسب در عرصه صنعتی شدن و پیشرفت اقتصادی «تازه واردینی» نظیر ایالات متحده آمریکا، آلمان، ژاپن و جدیدتر از همه کره جنوبی

یافت. در دوره مذکور، سیاست تجاری، هم در عرصه نظریه و هم در عرصه عمل، متزلزل شده است.

پیشینه تاریخی آزادسازی تجاری

از اوایل دهه ۱۹۸۰، سه عامل مرتبط به هم، به آزادسازی تجاری در کشورهای در حال توسعه کمک کرده‌اند که عبارتند از: موفقیت کشورهای شرق آسیا در توسعه صادرات، تغییر جایگاه و موقعیت ایدئولوژیک در متون اقتصادی و سرانجام، شروط مربوط به تأمین مالی برنامه‌های تعدیل ساختاری و برنامه‌های تثبیت اقتصادی که نهادهای مالی بین‌المللی بزرگ بر کشورهای قرض‌گیرنده اعمال می‌کنند. پیشتر در اواخر دهه ۱۹۵۰، ضرورت صادرات صنعتی بعنوان ابزاری برای کسب درآمدهای ارزی در چند کشور در حال توسعه احساس شده بود. بطور کلی، علت بروز چنین ضرورتی، محدودیتها در صدور کالاهای اولیه بعنوان ابزاری برای کسب درآمدهای ارزی و مشکلات مرتبط با «صنعتی شدن درون‌نگر»، بعنوان ابزاری برای صرفه‌جوییهای ارزی بود. در واقع، تلاشهای کره جنوبی در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ برای توسعه صادرات کالاهای کارخانه‌ای - که در اصل مبتنی بر فرایند آزمون و خطا بود تا یک سیاست تجاری و صنعتی پایدار - دقیقاً، به دلیل محدودیتهای شدید در زمینه تراز پرداختها بود (هونگ، ۱۹۷۷). موفقیت ژاپن و کشورهای تازه صنعتی شده آسیا - کره جنوبی، تایوان، سنگاپور و هنگ کنگ - در زمینه توسعه صادرات کالاهای کارخانه‌ای، رویکرد سنتی به فرایند صنعتی شدن مبتنی بر سیاست جایگزینی واردات را زیر سؤال برد. غالباً، از این کشورها بعنوان نمونه‌های موفق از صنعتی شدن مبتنی بر توسعه صادرات نام برده می‌شود. موفقیت آنها همچنین امیدها و آرزوهایی را در کشورهای در حال توسعه‌ای بوجود آورد که به دنبال اجرای این سیاست بودند. در سالهای اخیر، برخی از کشورهای آسیایی جدید - بطور چشمگیر مالزی، تایلند، اندونزی، ترکیه و بطور خاص چین - موفق شده‌اند صادرات کالاهای صنعتی را سریعاً گسترش

مزیت نسبی دیوید ریکاردو نیز چنین فرضی وجود دارد. این فرض، فزون‌بر فرضی است که پایه‌گذاران نظریه مزیت نسبی در مورد رقابت کامل مطرح کردند. ما در فصل پنجم، به تفصیل در مورد این مساله سخن خواهیم گفت. نکته‌ی مورد تأکید در اینجا این است: فرضیهایی که اسمیت نظریه‌اش را بر پایه آنها قرار داد منطبق بر واقعیت نیستند. او تلاش کرد وضعیت تعادل ایستار را تجزیه و تحلیل کند؛ این در حالی است که در عالم واقع، اقتصادها دائماً از موقعیتی به موقعیت دیگر در حال تحولند و هرگز به تعادل نمی‌رسند. اسمیت نتوانست دست به تجزیه و تحلیل بویایی بزند. در چنین وضعی که قیمت‌ها در گذر زمان تغییر می‌کند، مبنای نظریه تعادل، در میان سایر عوامل، به دلیل صرفه‌های نسبت به مقیاس پویا فرو می‌باشد؛ در نتیجه، مبنای نظریه مزیت نسبی ایستار نیز فرو می‌باشد. به این ترتیب، مزیت نسبی ایستار، که بر اساس قیمت‌های جاری تعیین می‌شود، نمی‌تواند روندهای سکولار را در برگیرد (سینگر، ۱۹۵۰؛ پریش، ۱۹۵۹). وجود نارساییهای بازار، از جمله صرفه‌جوییهای نسبت به مقیاس، موجب طرح پرسشهایی در مورد بهینه بودن رژیم تجاری آزاد می‌شود (چنری، ۱۹۶۱).

فرض دیگر، مرتبط با رقابت کامل و نبود بازدهیهای نسبت به مقیاس فزاینده این است که شرکتها نمی‌توانند بر بازار تأثیر بگذارند. این که آدام اسمیت چرا چنین فرضی کرده، مشخص نیست: آیا صرفاً برای سادگی تجزیه و تحلیل؟ به دلایل ایدئولوژیک؟ یا به دلیل نزدیکی آن به واقعیت؟ با وجود این، نظریه غالب تجارت - بسته به رویکرد افراد به این موضوع - از آن زمان به بعد، هرگز فارغ از ایدئولوژی (قضاوت ارزشی) یا فارغ از فروض غیر واقع‌گرایانه نبوده است. همچنین، عملاً نیز تجارت فارغ از مداخله دولت نبوده است. در حقیقت، به استثنای هنگ کنگ، هیچ کشوری نتوانسته است صنعت خود را بدون حمایت از صنایع نوپا توسعه دهد (فصل هفتم).

اختلاف میان موافقان و مخالفان نظریه تجارت آزاد، از اوایل دهه ۱۹۷۰، بویژه در طول دهه ۱۹۸۰، شدت

دهند.

در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، ضرورت افزایش درآمدهای ارزی کشورهای در حال توسعه غیرنفتی به دلیل افزایشهای قیمت نفت خام و واردات صنعتی و بحران بدهی بعدی بیش از پیش شد. در دهه ۱۹۷۰، بسیاری از کشورهای در حال توسعه - در حقیقت، بر اثر ترغیب بانکهای تجاری - توانستند ناتوانی در حساب جاری خود را با استقراض از بازار سرمایه بین‌المللی، در نرخهای بهره واقعی پایین یا منفی، کاهش دهند. به هر حال، در اوایل دهه ۱۹۸۰، اکثر کشورهای در حال توسعه، با بحران شدید تراز پرداختها مواجه شدند که علت آن ترکیبی از این عوامل بود: بحران شدید در اقتصاد جهانی، بدتر شدن رابطه مبادله برای آنها، افزایشهای چشمگیر تعهدات مربوط به پرداخت اصل و فرع بدهیها، که تا حدودی ناشی از افزایش شدید نرخهای بهره، بدهیهای انباشته شده عظیم و اعتبار نه‌چندان زیاد برای تداوم استقراضهای خارجی بود.

در عین حال، متون اقتصادی مربوط به سیاستهای تجاری و صنعتی شدن کشورهای در حال توسعه، در دو مسیر متفاوت در حال تکامل بود: در یک سو بسط و اصلاح نظریه صنعتی شدن درون‌نگر و در سوی دیگر سوء تعبیر نئولیبرالها از سیاست صنعتی شدن درون‌نگر و در نتیجه ارایه پیشنهادی که می‌توان آن را «فرضیه آزادسازی تجاری» نامید. هر دو مسیر، دارای چند مرحله است. تکامل نظریه صنعتی شدن درون‌نگر را در بهترین صورت می‌توان با توجه به دیدگاه پایه گذار آن، راثول پریش^۲ توصیف کرد. او نظریه جایگزینی واردات خود را در اوایل دهه ۱۹۵۰ ارایه و در ادامه چندین بار آن را اصلاح کرد. در ابتدا، با تأکید بر ضرورت صنعتی شدن، معتقد بود که جایگزینی واردات - حتی اگر پرهزینه باشد - گریز ناپذیر است (پریش، ۱۹۸۴). در اواخر دهه ۱۹۵۰، به محدودیتهای سیاست جایگزینی واردات اشاره کرد (پریش، ۱۹۵۹). سپس، در گزارشی که در سال ۱۹۶۴ به آنکناد ارایه کرد، به بسط دیدگاههایش در مورد نقایص «صنعتی شدن درون‌نگر» پرداخت که مبتنی بر آزمون آن در کشورهای در حال توسعه بود^۳ (سازمان ملل متحد، ۲۰۰۳: ۱۹۶۴). در این مرحله از

تفکر پریش، امکان حمایت از صنایع نوپا در حوزه فعالیت‌های صادراتی وجود داشت (پریش، ۱۸۱: ۱۹۸۴).^۴ سرانجام، در اوایل دهه ۱۹۷۰، از کاهش تدریجی حمایت طرفداری کرد (دل، ۱۳: ۱۹۸۶). در اواسط دهه ۱۹۸۰، به ضرورت وجود ترکیبی از توسعه صادرات و «جایگزینی واردات توسط جمعی از کشورهای در حال توسعه با هم» - از طریق موافقت‌نامه‌های منطقه‌ای - برای افزایش ارزش افزوده داخلی در فعالیت‌های صادراتی اشاره کرد.^۵

نخستین مرحله از بسط فرضیه آزادسازی تجاری، با انتشار مطالعه تحقیقاتی سازمان همکاری و توسعه اقتصادی؛ با عنوان «صنعت و تجارت در برخی از کشورهای در حال توسعه» آغاز شد (لیتل و دیگران، ۱۹۷۰). نویسندگان این مقاله، با انتقاد شدید از سیاستهای جایگزینی واردات - بویژه، اثر منفی آنها بر صادرات کالاهای صنعتی - نتیجه‌گیری کردند که برای افزایش صادرات کالاهای صنعتی، واردات باید آزاد و نرخهای ارز بیش از اندازه ارزش‌گذاری شده باید اصلاح شود. با وجود این، آنان اهمیت مداخله دولت برای رفع نارساییهای بازار یا ترویج صنایع نوپا را انکار نکردند. همچنین، ضرورت برخورد گزینشی در انتخاب سرمایه‌گذاری و تعرفه‌های تبعیض‌آمیز یا حتی مالیاتهای صادراتی را کاملاً رد نکردند. با این حال، دغدغه اصلی آنها حذف موانع کمی و دیگر کتلهای مستقیم واردات (به جز در مواردی که موقتاً به کار می‌رفتند) و کاهش نرخهای تعرفه بود. افزون بر این، آنان حتی ترکیبی از حمایت و یارانه‌های صادراتی را توصیه کردند که یک دهه پیش از آن پریش پیشنهاد داده بود فزون بر این، آنها همچنین توصیه به دغدغه ضرورت گذار تدریجی به یک وضع تجاری لیبرال را مطرح کردند.^۶

به هر حال، در گذر زمان، طرفداری از آزادسازی تجاری در متون اقتصادی بیشتر شد. دومین مرحله از بسط نظریه آزادسازی تجاری، با انتشار مقالات باگواتی (۱۹۷۸)، کروگر (۱۹۷۸) و بالاسا (۱۹۸۰) آغاز شد. همه این نویسندگان، پارا بسیار فراتر از آن چیزی گذاشتند که لیتل و دیگران توصیه کرده بودند. همگی، بویژه کروگر، نقش تأثیر‌گذاری در بسط سومین مرحله

از این نظریه داشتند.

در اوایل دهه ۱۹۸۰، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، از سیاست آزادسازی تجاری بعنوان خط‌مشی رسمی در مناسبات با کشورهای در حال توسعه، در چارچوب برنامه‌های تعدیل ساختاری و تثبیت اقتصادی، استفاده کردند. اعطای وام به بسیاری از کشورهای در حال توسعه، بر اساس این برنامه‌ها، به چند شرط؛ از جمله آزادسازی تجاری، منوط شد. در اواخر دهه ۱۹۸۰، جان ویلیامسون (۱۹۹۰) برنامه رونق اقتصادی را با ده توصیه به کنفرانسی پیشنهاد کرد که مؤسسه اقتصاد بین‌الملل در واشنگتن به منظور بحث درباره مشکلات اصلاحات اقتصادی و توسعه در آمریکای لاتین سازماندهی کرده بود. پیشنهاد وی، بعداً به «اجماع واشنگتن» معروف شد که یکی از اجزای آن آزادسازی تجاری بود (ر. ک به: صفحات بعد).

مذاکرات تجاری دورارو گوئه، که در سال ۱۹۹۵ به پایان رسید، سرانجام به توافقی انجامید که نه تنها در بر دارنده درجه‌ای بنیادین از آزادسازی تجاری به‌طور اساسی بود، بلکه، امکانات انتخاب کاربرد سیاستهای تجاری در کشورهای در حال توسعه را به‌طور چشمگیری کاهش داد.

از اوایل دهه ۱۹۸۰، بسیاری از کشورهای در حال توسعه، اقدام به آزادسازی تجاری از طریق برنامه‌های تعدیل ساختاری و تثبیت اقتصادی کرده‌اند. تعداد معدودی از کشورهای شرق آسیا نیز، رژیمهای تجاری و صنعتی خود را به‌طور مستقل اصلاح کرده‌اند. گرچه این گروه نیز تا حدودی تحت تأثیر سلطه «فرضیه آزادسازی تجاری» بود، اما در دوره زمانی مورد بحث، آنها سیاستهای تجاری و صنعتی خود را بیشتر خودشان طراحی کردند که لزوماً مانند طراحیهای گروه نخست نبود. بنابراین، ما باید بین معنای اصطلاح «آزادسازی تجاری» و معنای اصطلاح «اصلاح سیاست تجاری»^۲ - که این کشورها بکار برده‌اند - تمایز قایل شویم.

عناصر فرضیه آزادسازی تجاری

استدلال نئولیبرالها در طرفداری از آزادسازی تجاری، به گفته خودشان، نتیجه‌ی منطقی حمله آنان به

نظریه سیاست جایگزینی واردات یا «درون‌گرایی» و عقیده آنها به برتری «توسعه صادرات» یا «برون‌گرایی» است؛ برتری که به زعم آنان، از طریق آزادسازی تجاری به دست می‌آید. نئولیبرالها معتقدند که جایگزینی واردات، فروتر از «توسعه صادرات» است و ناکاراییهای موجود در جایگزینی واردات، عمدتاً محصول حمایت دولت است. بنابراین، استدلال آنها در جهت تشویق کشورها به پیروی از راهبرد توسعه صادرات و در نتیجه ضرورت آزادسازی رژیم تجاری است. بنابراین، استدلال آنها در جهت تشویق کشورها به پیروی از راهبرد توسعه صادرات و در نتیجه ضرورت آزادسازی رژیم تجاری است. به عبارت دیگر، از این منظر آزادسازی تجاری به «توسعه صادرات» می‌انجامد. معنای اصطلاحات گوناگون مورد استفاده در متون مربوط به سیاست تجاری همیشه روشن نیست. برای مثال، افراد مختلف، معانی ضمنی گوناگونی را به اصطلاح «توسعه صادرات» نسبت می‌دهند. برخی، اصطلاحات «توسعه صادرات»، «برونگرایی»، «برون‌نگری»، و صنعتی شدن «صادرات-محور» را به جای یکدیگر بکار می‌برند، درست همان گونه که از اصطلاحات «درون‌نگری» یا «درون‌گرایی» و «جایگزینی واردات»، یا اصطلاحات «اصلاح سیاست تجاری» و «آزادسازی تجاری» به جای یکدیگر استفاده می‌کنند. ما تبیین این مفاهیم را به آخرین قسمت از این فصل موکول می‌کنیم و در اینجا بر اصطلاح «آزادسازی تجاری»، عناصر آن، ویژگیهای آن و پیامدهای آن تمرکز می‌کنیم.

هیچ درک کلی در زمینه جزئیات، شروط، سرعت و زمانبندی اقدامات در راستای آزادسازی تجاری وجود ندارد. به‌طور کلی، طبق توصیه‌هایی که در سالهای اخیر به کشورهای در حال توسعه شده است، آزادسازی تجاری عبارت است از کاهش مداخله دولت در تجارت خارجی و اتکای بیشتر به نیروهای بازار در تخصیص منابع سرمایه‌گذاری و دیگر منابع. برای این اساس، مؤلفه‌های عمومی «آزادسازی تجاری» عبارت‌اند از:

- حذف سهمیه‌های وارداتی، مجوزهای وارداتی و دیگر محدودیت‌های کمی؛ یا استفاده از تعرفه‌ها به جای

آنها از همان آغاز؛

- سپس، کاهش میزان و دامنه نرخهای تعرفه؛
 - کاهش ارزش پول ملی، به منظور جبران آثار حذف حمایت یا اصلاح ارزش بیش از اندازه ارز؛
 - حذف مالیاتها و یارانههای صادراتی^۸
 چنین استدلال می شود که اقدامات مربوط به آزادسازی را باید با سرعت و با قاطعیت انجام داد تا موجب ایجاد اعتماد و اطمینان شود. افزون بر این، موفقیت آزادسازی تجاری، به اصلاح دیگر سیاستهای اقتصادی بستگی دارد. برخی بر آزادسازی بازارهای مالی و کار و ضرورت اتخاذ سیاستهای کلان اقتصادی برای کنترل تورم و کاهش هزینههای دولت با هدف دستیابی به تعادل مالی تأکید می کنند (بانک جهانی، ۱۹۸۷)؛ دیگران بر ضرورت حذف موانع از جریان سرمایه از خارج (کروگر، ۱۹۸۰) یا خصوصی سازی (لیتل، ۱۹۸۲) تأکید دارند. در واقع، در مواردی که آزادسازی تجاری جزئی از شروط دریافت اعتبارات از نهادهای مالی چندجانبه بوده، معمولاً بخشی از مجموعه جامعتری از برنامههای تعدیل ساختاری یا تشبیتی توصیه شده به کشورهای در حال توسعه بوده است.
 آزادسازی تجاری، همچنین یکی از مؤلفههای «بسته» سیاستی «اجماع واشنگتن» است که بیشتر به آن اشاره شد. دیگر مؤلفههای آن عبارتند از: نظم مالی (کاهش بودجه)، نظم دادن به اولویت بندی هزینههای عمومی (عمدتاً کاهش یارانهها)، اصلاح مالیاتی، آزادسازی (افزایش) نرخ بهره، حذف نرخ ارز چندگانه و پذیرش نرخ ارز رقابتی (کاهش ارزش پول و معرفی نرخ ارز شناور)، آزادسازی جریان ورودی سرمایه گذاری مستقیم خارجی، خصوصی سازی، مقررات زدایی و تأمین حقوق مالکیت.

منافع آزادسازی تجاری

در متون اقتصادی نئو کلاسیک، چند مزیت برای آزادسازی تجاری ذکر شده است. البته، همان گونه که در قسمت پیشین ذکر شد، مزیت کلیدی مورد بحث در استدلالهای مدافع آزادسازی تجاری این است که اجرای این سیاست موجب توسعه صادرات می شود. به گفته

کروگر (۱۹۸۰: ۹۲) «پایبندی به یک راهبرد توسعه صادرات گرا، به طور ضمنی، دال بر وجود رژیم تجاری نسبتاً لیبرال و کارآمد است.»

هیچ وجه اشتراکی در مورد مزایای آزادسازی جهانی و فراگیر تجاری وجود ندارد، اما، دلایل زیر اغلب در طرفداری از راهبرد صادرات گرا و در نهایت آزادسازی تجاری ارایه می شود:

کارایی ایستا: در میان اقتصاددانان نئو کلاسیک، درک مشترکی از منافع کارایی ایستای مرتبط با آزادسازی تجاری وجود دارد. آزادسازی تجاری، به باز تخصیص منابع به نفع تولید کارتر، بر مبنای هزینههای فرصت و قیمتتهای بین المللی، می انجامد (باگواتی، ۱۹۸۸: ۳۶). برای این اقتصاددانان، این نظر درست است. زیرا، با آزادسازی تجاری، گرایش بر ضد صادرات و مدافع بازار داخلی از بین می رود و در مجموع میان فعالیتهای رقیب صادراتی و رقیب وارداتی، هیچ تبعیضی وجود نخواهد داشت (همان). بنابراین، کارایی در تخصیص منابع، یک بار و برای همیشه، به افزایش میزان (نرخ) رشد تولید ناخالص داخلی می انجامد، اما، ممکن است در بلندمدت - زمانی که فرایند تعدیل کامل می شود - لزوماً میزان رشد را افزایش ندهد (توماس و دیگران، ۱۹۹۰: ۹).

منافع ناشی از کارایی در تخصیص منابع، به بحث سرمایه گذاری خارجی نیز مربوط می شود. زیرا، بازدههای اجتماعی حاصل از آن، در چارچوب راهبرد توسعه صادرات، بیشتر از بازدههای اجتماعی حاصل از آن، در چارچوب راهبرد جایگزینی واردات است. فزون بر این، جذب سرمایههای خارجی در چارچوب راهبرد توسعه صادرات آسانتر است، به این دلیل که اندازه بازار داخلی، آنرا محدود نمی کند.

افزایش صادرات و تنوع سازی صادراتی: آزادسازی تجاری، بیش از آن که موجب رشد کل صادرات شود، به رشد سریع صادرات غیر سنتی منجر می شود (کروگر، ۱۹۸۰: ۲۸۸). به نظر می رسد از دیدگاه کروگر؛ صادرات غیر سنتی، شامل کالاهای صنعتی نیز می شود. در این باره، وی به نمونههای کره جنوبی، تایوان و برزیل اشاره می کند.

رشد تولید ناخالص داخلی: آزادسازی تجاری

قطعی نیست؛ همین طور، هیچ پشتوانه تجربی برای استدلال در مورد صرفه جوییهای نسبت به مقیاس وجود ندارد (باگواتی، همان: ۳۹). به طور مشابه، توماس و دیگران (۹: ۱۹۹۱) به مشکلاتی اشاره می کنند که در زمینه نشان دادن آثار پویای «اصلاح» (آزادسازی) رژیم تجاری وجود دارد. با وجود این، گفته می شود حتی اگر عوامل پویا در چارچوب راهبرد تجاری جایگزینی واردات مطلوبتر باشند، آثار مطلوب ناشی از این منابع «منطقه نامطمئن» در بحث کارایی پویا، عملاً می تواند بیشتر از جنبه های کارایی ایستا باشد (باگواتی، همان: ۳۸). به هیچ وجه مشخص نیست که چگونه منافع ایستا می تواند بیشتر از منافع پویا باشد. آن هم، در حالی که اعتراف می شود بیشتر این منافع پویا قابل اندازه گیری نیست و این که؛ دستیابی به کاراییهای ایستا یکبار برای همیشه به دست می آید، در حالی که آثار پویا، طی زمان متراکم می شود.

برای توضیح نظریه آزادسازی تجاری و استدلال در مورد راهبرد تجاری صادرات گرا، نئولیبرالها اغلب از کشورهای تازه صنعتی شده آسیا-بوئزه، کره جنوبی و تایوان-بعنوان نمونه هایی یاد می کنند که دارای رژیمهای تجاری لیبرال هستند (کروگر، ۲۸۸: ۱۹۸۰) یا نمونه هایی که نظام قیمت های داخلی آنها نزدیک به نظام قیمت های بین المللی است (باگواتی، ۲۰۹: ۱۹۷۸؛ بانک جهانی، ۱۹۹۳). با این حال، بانک جهانی (۱۹۹۳) قبول دارد که دخالت دولتها در فرایند صنعتی شدن کشورهای شرق آسیا، نه تنها کار کردی بلکه گزینشی نیز بوده است. با وجود این، این نکته را اضافه می کنیم که تجربه چنین مداخلاتی را لزوماً نمی توان در دیگر کشورهای در حال توسعه اعمال کرد، به این دلیل اصلی، که علت عمده آن ظرفیت دولت برای چنین مداخلاتی کم است.

ویژگیهای فرضیه آزادسازی تجاری

نظریه آزادسازی تجاری مورد حمایت نئولیبرالها، چند ویژگی مهم، به شرح زیر دارد:

- این همانی میان آزادسازی تجاری و توسعه صادرات و خنثی بودن ساختار انگیزشها. این ویژگی نظریه آزادسازی تجاری مرتبط با شیوه ای است که در

موجب افزایش میزان رشد تولید ناخالص داخلی می شود: «هیچ تردیدی در مورد ارتباط میان عملکرد صادرات و میزان رشد تولید ناخالص داخلی وجود ندارد» (همان: ۲۸۸). کروگر درباره صحت این دلیل معتقد است که بهبود در زمینه تخصیص منابع به نفع کالاهای قابل مبادله (بوئزه، کالاهای قابل صدور)، به افزایش بهره وری کل عوامل تولید و افزایش منافع ناشی از کارایی در صنایع موجود و توسعه صنایع کارای جدید منجر می شود. گرچه در متون مربوط به آزادسازی تجاری، اتفاق نظری در مورد رابطه میان عملکرد در رشد اقتصادی و صادرات گرایی وجود دارد، اما، همه طرفداران آزادسازی تجاری، موضع مشترکی درباره اثر بر ترسیاست آزادسازی تجاری بر عملکرد در رشد اقتصادی و همین طور درباره منافع «ایستا» و «پویای» آن ندارند.^۹

اثر رقابت و کاهش رانت جویی: آزادسازی تجاری، موقعیت انحصاری بنگاههایی را که به برکت رژیم جایگزینی واردات در جایگاه خود تثبیت شده اند، متزلزل می کند. به این ترتیب، فعالیتهای رانت جویانه غیر مولد را کاهش و جهتگیری منابع را به سمت کاربردهای کارا تر تغییر می دهد.

دیگر منافع ناشی از کارایی پویا: برخلاف منافع ناشی از کارایی ایستا، هیچ موضع مشترکی در مورد منافع ناشی از کارایی پویای راهبرد صادراتگرایی وجود ندارد. همان گونه که پیشتر ذکر شد، برخی معتقدند که راهبرد توسعه صادرات، موجب بهبود عملکرد در رشد بلندمدت از طریق افزایش میزان پس اندازها، سرمایه گذاری (هم داخلی و هم خارجی)، نوآوری و رشد بهره وری کل عوامل، کارایی ایکس یا عوامل ناشناخته (X-efficiency) و صرفه های نسبت به مقیاس می شود (مثلاً بانک جهانی، ۲-۱۲: ۱۹۸۷). در مقابل، دیگرانی هستند که محتاطترند. برای مثال، باگواتی (۱۹۸۸a) به «آثار احتمالی پویا» اشاره می کند. افزون بر این، آنها اغلب متفق القولند که شواهد دال بر افزایش پس اندازها و سرمایه گذاریها، قطعاً وجود ندارد (لینل و دیگران، ۱۹۷۰؛ باگواتی، ۱۹۷۸)؛ به علاوه، وجود شواهدی دال بر گرایش بیشتر به نوآوری و بهره وری،

آزادسازی تجاری است. مداخله دولت، هزینه‌های بالایی دارد؛ ناکارا و تضعیف کننده اقتصاد است و می‌تواند موجب تأخیرهای بسیار زیادی در فرایند توسعه اقتصادی شود، ابتکار بخش خصوصی را محدود می‌کند، نااطمینانیها و شك و تردیدها را دامن می‌زند و سرمایه و سایر منابع را هدر می‌دهد، در مواردی که از صدور مجوز استفاده می‌شود، فساد و رانت جویی را تشویق می‌کند (لیتل و دیگران، ۱۹۷۰، فصل ۶؛ کروگر، ۲۹۲؛ ۱۹۸۰). برخی اقتصاددانان نئوکلاسیک، گهگاه از مداخله دولت به نفع راهبرد توسعه صادرات - نه راهبرد جایگزینی واردات - طرفداری می‌کنند، اما، در کل بسته توصیه‌های سیاستی شان برای توسعه صادرات - که بر اساس مؤلفه‌های این رویکرد قضاوت می‌شود (ر. ک. به: سطور پیشین) - عملاً در حمایت از سیاست آزادسازی تجاری است. چنین گرایشی مرتبط با استدلال نئولیبرالها در مورد خطرهای ناشی از «شکست دولت» به هنگام مداخله در بازار است (بانک جهانی، ۱۹۹۳). هر چه سطح توسعه کشوری کمتر باشد، خطر شکست دولت در امور اقتصادی بیشتر می‌شود.^{۱۱} بنابراین، ضرورت واگذاری تخصیص منابع به نیروهای بازار نیز بیشتر است (همان).

استدلال علیه مداخله دولت در جهت حمایت از صادرات، از طریق اعطای یارانه و غیره، این است که مداخله دولت می‌تواند انگیزه‌ای برای اتخاذ تدابیر جبرانی توسط کشورهای وارد کننده باشد؛ بویژه، در مواردی که شرکای تجاری، طرفهای امضا کننده «موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت» (گات) - سازمان تجارت جهانی کنونی - هستند (بانک جهانی، ۹۴؛ ۱۹۸۷؛ توماس و دیگران، ۱۹۹۱، فصل ۸). افزون بر این، استدلال می‌شود که آزادسازی تجاری، به سود کشورهای در حال توسعه است، حتّاً، اگر کشورهای صنعتی وارد کننده به گرایشهای حمایت‌گرایانه‌شان ادامه

آن توسعه صادرات تعریف می‌شود و همین‌طور مرتبط با استدلال نئولیبرالها علیه مداخله دولت است. در راهبرد توسعه صادرات، ساختار انگیزشهای به کار رفته در تولید برای بازار داخلی و تولید برای صادرات یکسان است. بنابراین، ترجیحی برای خرید کالاهای داخلی در مقایسه با خرید کالاهای خارجی وجود ندارد (باگواتی، ۲۰۷؛ ۱۹۷۸). با به کار گرفتن نرخهای ارز مؤثر، بعنوان شاخصی از انگیزشهای ارایه شده در هر فعالیتی، باگواتی (۲۰۷؛ ۱۹۷۸) واژه‌شناسی (ترمینولوژی) زیر را پیشنهاد کرده است.

در این واژه‌شناسی، EP و MS به ترتیب، نشاندهنده توسعه صادرات و جایگزینی واردات و اندیسهای m و x و EER، به ترتیب؛ نشاندهنده صادرات و واردات و نرخ مؤثر ارز هستند. بنابراین، ساختار انگیزشی برای کالاهای قابل مبادله و کالاهای غیر قابل مبادله، و برای کالاهای قابل صدور و کالاهای قابل ورود در داخل مجموعه کالاهای قابل مبادله، و برای فعالیتهای مختلف در داخل مجموعه کالاهای قابل صدور و قابل ورود، یکسان است.^{۱۰}

از لحاظ نظری، بیشتر نئولیبرالها اذعان دارند که دستیابی به ساختار انگیزشی خنثی، چه بدون مداخله دولت چه با مداخله دولت، یعنی چه با حمایت دولت و چه بدون این حمایت، ممکن است. برای مثال، حمایت از صنایع داخلی می‌تواند در آن واحد با اعطای یارانه‌های صادراتی معادل همراه باشد (بانک جهانی، ۷۸؛ ۱۹۸۷؛ باگواتی، ۴-۳۳؛ ۱۹۸۸). با وجود این، نئولیبرالها علیه مداخله دولت، استدلال و از رویکرد لسه‌فر (بازار را به حال خود رها کن)، بعنوان تنها گزینه حمایت می‌کنند.

- عدم مداخله دولت. استدلال علیه مداخله دولت، نه تنها در تجارت، بلکه در صنعت، دومین و مهمترین دلیل برای حمایت از توسعه صادرات از طریق

راهبرد توسعه صادرات (EP)	نرخ مؤثر ارز صادرات (EERx) = نرخ مؤثر ارز واردات (EERm)
راهبرد جایگزینی واردات (MS)	نرخ مؤثر ارز واردات (EERm) > نرخ مؤثر ارز صادرات (EERx)
راهبرد توسعه صادرات قوی	نرخ مؤثر ارز صادرات (EERx) < نرخ مؤثر ارز واردات (EERm)

به طور یکسان، در مورد تمام کشورها و سرزمینها در هر دوره زمانی خاص صدق می کند و در هر کشور خاصی در گذر زمان، قابل اعمال است. نسخه واحدی برای تمام کشورها تجویز می شود، آن هم بدون توجه به تفاوتهایی که ممکن است بر حسب سطح توسعه، درجه صنعتی شدن، بر خورداری از عوامل تولید، اندازه اقتصاد، ویژگیهای تاریخی و ساختاری و نهادی و دیگر مسایل اجتماعی-اقتصادی در میان کشورها وجود داشته باشد.

- آزادسازی تجاری به مثابه يك هدف. با فرض این که آزادسازی تجاری جهانشمول و يك شکل، همیشه به توسعه صادرات و در نهایت به رشد تولید ناخالص داخلی (توسعه) می انجامد^{۱۲}، نظریه آزادسازی تجاری نئولیبرال، به آزادسازی تجاری بعنوان يك هدف نگاه می کند.

توضیح چند مفهوم

درباره شمار فراوانی از مفاهیم مورد استفاده در متون مربوط به سیاستهای تجاری و صنعتی، سردرگمیهایی وجود دارد. بنابراین، برای داشتن تحلیلی روشن و سازگار، لازم است تعبیرمان از این مفاهیم را به صورتی که در ادامه این کتاب آمده، بیان کنیم. در ابتدا، از آنجا که دغدغه اصلی ما اهداف توسعه بلندمدت است، از اصطلاحات «سیاست تجاری» و «راهبرد تجاری» به صورت جایگزین هم استفاده می کنیم. هدف از سیاست تجاری، ممکن است شامل یکی از موارد زیر، یا ترکیبی از آنها باشد: تصحیح نامتوازنی در تجارت خارجی؛ افزایش درآمد دولت؛ حفظ محیط زیست یا ذخایر طبیعی، اعم از تجدیدپذیر یا تجدیدنپذیر؛ ارایه انگیزه برای تخصیص منابع به نفع يك محصول، یا يك صنعت، یا يك بخش، یا بخشهایی از اقتصاد و توسعه آنها در گذر زمان. دغدغه اصلی ما در این کتاب، پرداختن به آخرین مورد یاد شده است که مرتبط با اهداف توسعه بلندمدت و صنعتی شدن کشورهاست.

در عین حال که دغدغه اصلی ما بخش صنایع کارخانه‌ای است، باید میان سیاست تجاری و سیاست صنعتی تمایز قایل شویم. این دو سیاست مرتبط با هم

دهند (برای مثال ر.ك به: کوردن در: دوملو و پاناگاریا، ۱۹۹۳).

- تفاوت میان راهبردهای جایگزینی واردات و توسعه صادرات. در تعریف توسعه صادرات، که پیشتر به آن اشاره شد، این احتمال که کشوری در هر زمان خاصی می تواند جایگزینی واردات را در برخی خطوط تولید-برای مثال، محصولات واسطه‌ای-و گسترش صادرات را در دیگر خطوط تولید-برای مثال، محصولات نهایی-دنبال کند، کنار گذاشته می شود. همچنانکه در کشورهای شرق آسیا صادق بوده است. در این تعریف، همچنین این احتمال که هر صنعت خاصی می تواند در گذر زمان، به طور متوالی از فرایندهای جایگزینی واردات و توسعه صادرات عبور کند، کنار گذاشته می شود. به همین دلیل، نئولیبرالها، به طور ضمنی معتقدند که توسعه صادرات، مستلزم حمایت و / یا شکلهای دیگری از مداخله دولت نیست.

- یکسان بودن ساختار تعرفه اسمی (آزادسازی فراگیر و همه جانبه). این ویژگی آزادسازی تجاری، شکل تعمیم یافته‌ای از استدلال «ختنی بودن» و نتیجه دیگری از استدلال علیه مداخله دولت است. در حالی که هدف غایی، میزان آزادی کامل تجارت برای تمام صنایع و بخشهاست. از نظر کسب درآمد، وضع تعرفه‌های پایین و فراگیر (بین ۱۰ تا ۲۰ درصد) استثنائاً مورد قبول برخی نئولیبرالهاست. افزون بر این، استدلال می شود که کاهش ارزش پول، در حالی که تبعیض علیه صادرات را جبران می کند، به آزادسازی محدودیتهای کمی و ساده‌سازی و عقلایی کردن رژیم تجاری از طریق سازوکار قیمت نیز کمک می کند. مهمتر این که؛ کاهش ارزش پول، انگیزشهای (فراگیر) يك شکلی را برای تمام کالاهای قابل مبادله فراهم می کند (کروگر، ۱۹۷۸، فصل ۴) کاهش ارزش پول، قدرت رقابت صادرات را در بازارهای بین‌المللی افزایش می دهد و به رشد صنایع کارآمد کمک می کند. به طور خلاصه، تعرفه‌های يك شکل و کاهش نرخ ارز، موجب به حداقل رسیدن مداخله دولت می شود. زیرا، هیچ صنعت خاصی هدف حمایت دولت قرار نمی گیرد.

- جهانشمول بودن. نظریه آزادسازی تجاری،

هستند. اما سیاست تجاری تمام بخشهای اقتصاد را دربرمی گیرد و محدود به جریان بین المللی کالاها و خدمات است. به عبارت دیگر، سیاست تجاری، به طور کلی، ابزاری برای راهبرد توسعه است. سیاستهای صنعتی، مرتبط با تمام سیاستهای مربوط به بخش صنعت، از جمله سیاست تجاری است. بنابراین، سیاست تجاری، صرفاً جنبه یا ابزاری برای صنعتی شدن و افزایش صادرات کالاهای صنعتی است.

با پیروی از هلاینر (۱۹۹۲)، بین آزادسازی تجاری و سیاست تجاری لیبرال، تفاوت می گذاریم. سیاست تجاری لیبرال، مترادف تجارت آزاد است. آزادسازی تجاری، فرایندی است که هدف آن هم می تواند آزادسازی کامل باشد و هم می تواند نباشد. سیاست تجاری لیبرال، یکی از مؤلفه های رویکرد لسه پنس (Lesse-pensse) (بازار را به حال خود رها کن) است که باز کردن اقتصاد به روی جریان آزاد کالاها، سرمایه و نیروی کار را دربرمی گیرد. با وجود این، «فرضیه آزادسازی تجاری»، شامل ایده «سیاست تجاری لیبرال» است و ما آن را در همین معنا بکار می بریم.

همین طور، میان آزادسازی تجاری و اصلاح سیاست تجاری تفاوت می گذاریم و این تصور غلط را رد می کنیم که اصلاح سیاست تجاری، لزوماً مترادف با آزادسازی تجاری یکسان است. این تصور غلط، همچنین به طور ضمنی به این معناست که آزادسازی تجاری، فی نفسه، یک هدف است. در این کتاب، معنای وسیعتری برای اصلاح سیاست تجاری ارائه می شود. زیرا ما سیاست تجاری را ابزاری برای دستیابی به اهداف بلند مدت توسعه می دانیم، نه به مثابه هدف فی نفسه. لذا، اصلاح سیاست تجاری ممکن است با آزادسازی تجاری مترادف باشد یا نباشد. در عین حال، آزادسازی تجاری، فی نفسه، تضمین کننده «موفقیت» در توسعه نیست. اصلاح سیاست تجاری ممکن است شامل آزادسازی تجاری برخی کالاها باشد و ممکن است متضمن افزایش - یا کاهش - درجه حمایت گرایی اعطا شده به دیگر کالاها باشد. ممکن است شامل تعرفه ها و/ یا حتی محدودیتهای کمی برای کالاهای خاص، یا هر اقدام مناسب دیگری باشد که برای دستیابی به اهداف

راهبردهای صنعتی و توسعه ای لازم است. با پیروی از یاول استریتن (۲-۴: ۱۹۷۲)، ما برای سیاستهای برون نگر و درون نگر، تعریفی ارائه خواهیم کرد که وسیعتر از معنای توسعه صادرات و جایگزینی واردات است.^{۱۳} به عقیده وی، راهبردهای برون نگر، هم مشوق تجارت آزاد و هم مشوق جریان آزاد سرمایه، نیروی کار، بنگاههای اقتصادی و دانشجویان هستند و از برقراری سیستم ارتباطی باز استقبال می کنند. در این حالت، برون نگر به طور ضمنی به معنای لسه پنس است. راهبرد توسعه صادرات، محدود به سیاستهای مرتبط با تجارت کالا است. در حالی که راهبرد برون نگر اصولاً منحصر به بازار کالاهای تولید شده است، راهبرد درون نگر از مسیر «نگرش» به بازارها فراتر می رود؛ این راهبرد مرتبط با یک توسعه بومی، سرمایه انسانی و دیگر قابلیتهاست که بعنوان نهادهای فرایند تولید ضروری هستند. استریتن (۱۹۷۲) به درستی راهبرد برون نگر را به مثابه یادگیری از طریق داد و ستد و راهبرد درون نگر را به مثابه «یادگیری در حین عمل» یا «یادگیری از طریق (در نهایت) انجام کار بدون تکیه بر منابع خارجی فناوری» می داند. در این صورت، کشورها می توانند در جست و جوی بازارها باشند (تعقیب توسعه صادرات) و در عین حال، از حیث توسعه قابلیتهای داخلی، درون نگر باشند، کره جنوبی، نمونه خوبی در این زمینه است. در این حالت، درون نگر در مقایسه با برون نگر تعریف وسیعتری دارد که عمدتاً مرتبط با جایگزینی کالاهای وارداتی با تولیدات داخلی است.

افزون بر این، ضرورتی ندارد که درون نگر/ برون نگر و توسعه صادرات/ جانشینی واردات را به بخش صنعتی محدود کنیم؛ به عقیده استریتن، چنین نگرشهایی می توانند در برگیرنده کالاهای اولیه، بویژه در بخش کشاورزی باشند. در حقیقت، همان گونه که در جدول ۱-۱ نشان داده شده است، می توان این مفاهیم را به تمام بخشهای اقتصادی تعمیم داد.

سرانجام، ما میان سیاست تجاری خنثی و تجارت آزاد و میان توسعه صادرات و تجارت آزاد، تفاوت قایل خواهیم شد. خنثی بودن ساختار انگیزشها و مشوقها ممکن است با تجارت آزاد، یا بی آن، محقق شود.

نظر سیاست توسعه صادرات را دنبال می‌کند.^{۱۵} يك مشکل این تعریف آن است که؛ اگر افزایش صادرات در يك بخش ویژه (بزرگ) - مثلاً کالاهای اولیه - صورت بگیرد، این رابطه ممکن است بزرگتر از يك شود، به رغم این حقیقت که؛ کشور مورد نظر ممکن است در برخی از بخشهای دیگر راهبردهای جانشینی واردات را دنبال کند. مثالی از این مورد، ونزوئلا است؛ کشوری که صادرات نفت آن طی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به سرعت در حال افزایش بود و در عین حال، این کشور به دنبال سیاستهای جانشینی واردات در بخش صنعت بود. برای اینکه دقیقتر باشیم و از این مشکل پرهیز کنیم، می‌توان آنرا به سطح بخشهای اقتصادی تعمیم داد. با این حال، در نگاه اول به نظر می‌رسد که هنوز مشکل دیگری وجود دارد: معمولاً در کشورهای بزرگ، در مقایسه با کشورهای کوچکتر، تجارت بین‌المللی با آهنگ کندتری افزایش می‌یابد؛ در کشورهای بزرگ، تجارت بین منطقه‌ای داخلی جایگزین تجارت بین‌المللی می‌شود. با این حال، باید ذکر کرد که چنین پدیده‌ای غیر منتظره نیست. اندازه کشور، از جمله عوامل مختلفی است که ماهیت جهتگیری تجارت کشور را شکل می‌دهد. با این همه، توسعه صادرات؛ نتیجه عوامل ساختاری زیادی از جمله عوامل تاریخی و اجتماعی - اقتصادی است و صرفاً محصول ساختار انگیزشها و مشوقها نیست. برای پرهیز از این مشکل، تغییرات فاحش در توسعه صادرات را می‌توان گرایشی به سمت توسعه صادرات دانست. حتماً، در این صورت نیز، مشکل جدیتری باقی می‌ماند، زیرا، صادرات و تولید ناخالص داخلی، چیز واحدی را اندازه نمی‌گیرند. تولید

به عبارت دیگر، این امر ممکن است با نرخ حمایتی صفر، یا با يك نرخ حمایت مثبت برای اقلام قابل ورود و پرداخت یارانه‌های معادل آن، به صادرات یا به نهاده‌های مورد استفاده در فرایند تولید صادراتی، حاصل شود. به این اعتبار، تعریف توسعه صادرات متکی بر محور مشوقها - که در قسمت پیشین این فصل ارایه شد - لزوماً دال بر تجارت آزاد نیست.

متأسفانه هیچ تعریف رضایتبخشی از توسعه صادرات وجود ندارد (ر.ک به: هالینر، ۱۹۹۰). با در نظر گرفتن بعد زمانی این مفهوم، می‌توان این پیشنهاد را کرد: طی يك دوره زمانی خاص، راهبرد توسعه صادرات بهتر است وقتی دنبال شود که میزان رشد صادرات، به قیمت ثابت، بیشتر از میزان رشد تولید ناخالص داخلی در کشور مورد نظر، به قیمت ثابت، باشد.^{۱۶} یعنی، نسبت صادرات به تولید ناخالص داخلی افزایش پیدا کند. مشکل این تعریف در بازتاب نادرست واقعیت است، ممکن است چنین به نظر برسد که تمام کشورها سیاست توسعه صادرات را دنبال می‌کنند. علت این امر آن است که میزان رشد تجارت بین‌المللی، معمولاً بیشتر از میزان رشد تولید ناخالص داخلی است. برای پرهیز از این مشکل، روابط میان این دو میزان (نرخ) رشد را می‌توان با استفاده از فرمول زیر اصلاح کرد:

$$EP = (Xgn / Ygn) / (Xgw / Ygw)$$

در فرمول بالا، EP توسعه صادرات و Xgn و Ygn به ترتیب، میزانهای رشد صادرات ملی و صادرات جهانی و Ygw و Ygn به ترتیب، میزانهای رشد تولید ملی و تولید جهانی هستند. بر این اساس؛ چنانچه نتیجه این رابطه از يك بزرگتر باشد، به این معناست که کشور مورد

جدول ۱-۱: ماتریس سیاستهای تجاری گوناگون، با مثالهایی از آنها

بخش‌ها	مثالهایی از راهبرد برون‌نگر	مثالهایی از راهبرد درون‌نگر
اولیه	توسعه محصولات برای فروش در بازار صادراتی	توسعه بخش مواد غذایی
کارخانه‌ای	توسعه صادرات کالاهای صنعتی	صنعتی شدن از طریق جایگزینی واردات
خدمات	توسعه خدمات گردشگری یا کشتیرانی	توسعه ظرفیت داخلی در مشاوره‌های مهندسی

پیروی کرده‌اند، یا بر اثر فشارهای نهاد‌های بین‌المللی - از طریق سیاست‌های تعدیل ساختاری و تثبیت اقتصادی - ناچار از اجرای سیاست آزادسازی تجاری بوده‌اند. در مورد «گروه اقلیت»، اصلاحات اقتصادی - بویژه آزادسازی تجاری - حداقل تا این اواخر به طور تدریجی و گزینشی انجام شده و آنچه اجرا شده بخشی از سیاست صنعتی بلندمدت آنها بوده است. در مقابل، «گروه اکثریت» عمدتاً فرایندی از اصلاحات ساختاری سریع از جمله آزادسازی یکسان و فراگیر را دنبال کرده‌اند. نشان خواهیم داد که؛ عملکرد گروه اقلیت، کاملاً خوب و عملکرد گروه اکثریت، ضعیف یا متوسط بوده است. در گروه اکثریت، تنها چند کشور توانستند به صادرات کالاهای صنعتی شتاب دهند. با این حال، در اکثر این موارد، افزایش صادرات، با افزایش ظرفیت تولیدی و ارتقای ترکیب صادرات همراه نبود. در این کشورها، صادرات بر اساس مزیت نسبی ایستا، به شدت ادامه یافته و شدت گرفته است. مهمتر این که؛ بسیاری از این کشورها - بویژه کشورهای کم درآمد - به صنعت‌زدایی زود هنگام (کاهش سهم صنعت در تولید ملی) دچار و در برابر عوامل خارجی، از جمله جریان واردات آسیب‌پذیر شدند.

ما، همچنین نشان خواهیم داد که سرمایه‌گذاری - و نه صادرات - مهمترین عامل کمک‌کننده به گسترش فعالیت‌های صنعتی در کشورهای مورد مطالعه است. آزادسازی تجاری و «اصلاحات اقتصادی»، بر سرمایه‌گذاری داخلی توسط گروه اکثریت، بویژه در مراحل آغازین اصلاحات اثر منفی داشت. در برنامه‌های آزادسازی تجاری و اصلاحات اقتصادی - خواه توسط مقامات خارجی تحمیل شده باشد یا نه - توجه شایسته‌ای به سرمایه‌گذاری و مشکلات خاص کشورهای در حال توسعه، به طور کلی و وضعیت خاص تک تک کشورها، مبذول نشده است. با تمرکز بر مورد آمریکای لاتین، نشان خواهیم داد که به دنبال اجرای این سیاستها، گرچه سرمایه‌گذاری عمومی کاهش یافت، بخش خصوصی واکنش ویژه‌ای به تغییرات در ساختار

ناخالص داخلی مفهومی است که ارزش افزوده را در برمی‌گیرد و صادرات، مفهومی است که میزان «تولید» را نشان می‌دهد. بنابراین، علت عمده افزایش صادرات ممکن است افزایش شدت واردات - برای صادرات - با ارزش افزوده داخلی اندک باشد. این موردی است که مثلاً در مورد مناطق پردازش صادرات و صنایع مکویلا (maquila) مکزیک مصداق دارد. در چنین مواردی، توسعه صادرات - که با میزان صادرات یا نرخ افزایش آن مشخص می‌شود - با افزایشهای معادل و متناظری در ارزش افزوده صنعت و توسعه صنعتی همراه نیست.

موضوع و برنامه این مطالعه

ما در ادامه این کتاب، استدلال خواهیم کرد که آزادسازی تجاری - به آن صورتی که نئولیبرالها به کشورهای در حال توسعه توصیه می‌کنند - در دستیابی به اهداف موفق نبوده است و نمی‌توان آنرا، چه بر اساس مبانی نظری و چه بر اساس شواهد تاریخی، توجیه کرد. فصلهای دوم و سوم، به طور نمونه، به بررسی نتایج تجربی در مورد تأثیر آزادسازی تجاری و اصلاحات اقتصادی بر عملکرد اقتصادی تعدادی از کشورهای در حال توسعه - که اقدام به آزادسازی تجاری و اصلاحات اقتصادی در دو دهه گذشته کرده‌اند - اختصاص داد. تمرکز ما، عمدتاً بر تجزیه و تحلیل دستاوردهای اهداف مهم تصریح شده در «فرضیه آزادسازی تجاری» در کشورهای مورد بررسی خواهد بود. بنابراین، ما تأثیر این سیاست بر رشد صادرات، تولید و سرمایه‌گذاری در این کشورها و نیز تأثیر آن بر تغییرات ساختاری، از جمله ارتقای الگوی صادرات و تولید این کشورها را مطالعه خواهیم کرد. ما، به و اگرایی در عملکرد تعداد قلیلی از کشورها - یعنی اقتصادهای تازه صنعتی شده شرق آسیا - اشاره خواهیم کرد که به دنبال سیاست تجاری پویایی برای خودشان بوده‌اند. همچنین، به تعداد زیادی از کشورها در آمریکای لاتین و آفریقا اشاره خواهیم کرد، که در مقام بخش بزرگی از کشورهای جهان سوم از دیدگاههای مسلط نئولیبرالها

صنایع کشور در گذر زمان، از طریق ارتقای ساختار تولید. ما، همچنین استدلال خواهیم کرد؛ در دنیایی که نارساییهای بازار در سطح ملی حکمفرماست، در دنیایی که بازارهای بین‌المللی کاملاً رقابتی نیستند، در دنیایی که شرکتهای جهانی بزرگ با برنامه‌ای راهبردی فعال و نیروی پیش‌برنده مزیت رقابتی هستند، در دنیایی که دولتها حقیقتاً در تجارت بین‌المللی دخالت می‌کنند، در دنیایی که کالاها لزوماً همگن نیستند. یعنی ویژگیهای کیفی کالاها نقش مهمی در رقابت بین‌المللی دارند. و در دنیایی که کشورهای در حال توسعه گوناگون دارای ویژگیهای اجتماعی-اقتصادی متفاوتی هستند، بازار در بهترین حالت برای تأمین اهداف مذکور توسعه‌ای، به تنهایی ناکافی است و در بدترین حالت نمی‌تواند به هیچ‌یک از اهداف مذکور دست یابد. بسته به سطح توسعه و ویژگیهای اجتماعی-اقتصادی کشورها، ماهیت و میزان شکست بازار می‌تواند از کشوری به کشور دیگر متفاوت باشد. با این حال، ریسک شکست دولت نیز وجود دارد. هرچه سطح توسعه کمتر باشد، ریسک شکست دولت و نیز ریسک شکست بازار، هر دو، بیشتر است. با وجود این، توضیح خواهیم داد که؛ ریسک شکست دولت، دلیل موجهی برای واگذاری امور به دستهای نامریی بازار نیست و ریسک شکست بازار نیز دلیل موجهی برای دخالت غیر ضروری دولت در تمام فعالیتهای اقتصادی نیست. همچنین، استدلال خواهیم کرد که بازار تنها سازوکار هماهنگ‌کننده نیست؛ دولتها و شرکتهای نیز در این میان نقش دارند. ما، با پیشنهاد مفهوم پویایی از نظام هماهنگی، به نقش مجموعه عوامل بازار، شرکتهای دولت و همین‌طور، به نقش تکمیلی عواملی غیر از سازوکار نظام قیمتها اشاره خواهیم کرد. منظور از این عوامل؛ نهادها، سازمانها و زیرساختهای کشور در هر مقطع زمانی و تغییرات آنها در طی فرایند توسعه است. اشکالاتی را که در اساس و بنیان نظری «فرضیه آزادسازی تجاری» وجود دارد، در فصل پنجم مورد بحث قرار می‌دهیم. تأکید خواهیم کرد که تجارت آزاد باید هدف غایی تمام کشورها باشد. با وجود این و به‌رغم

انگیزشها به نفع تولیدات صنعتی نشان نداد. برنامه‌های اصلاحی، با اثرگذاری نامطلوب بر بازده مورد انتظار و ریسکهای سرمایه‌گذاری در فعالیتهای صنعتی، بر ضد شرکتهای داخلی-بوئزه شرکتهای کوچک و متوسط-عمل کرده است. گرچه برخی سرمایه‌گذارانی مستقیم خارجی جذب شدند، اما، از شدت و تراکم سرمایه‌گذاری داخلی در نیمی از کشورهای مورد مطالعه کاسته شد. همچنین، سرمایه‌گذاران، علاقه بیشتری به فعالیتهای سفته‌بازانه نشان دادند. در داخل بخش صنعتی-در مورد خاص آمریکای لاتین-سرمایه‌گذاران به سرمایه‌گذاری در فعالیتهایی تمایل داشتند که تقویت‌کننده الگوی ایستای مزیت نسبی-عمدتاً صنایع مبتنی بر منابع طبیعی-بودند. تنها، برخی صنایع که در دوره جایگزینی واردات، در زمینه جذب سرمایه‌گذاری، پویا بودند، توانستند به پویایی خود ادامه دهند و به ارتقای ساختار کمک کنند. سرمایه‌گذاران خارجی، علاقه اندکی به سرمایه‌گذاری برای ارتقای ساختار تولید نشان دادند. شرکتهای فراملیتی، سلطه روزافزونی بر بازارهای داخلی داشتند، اما علائق اصلی آنها به خرید شرکتهای موجود، مانند شرکتهای خدماتی و حضور در عرصه‌های متناسب با شبکه بین‌المللی آنها بود (مانند فعالیتهای مبتنی بر منابع طبیعی و مونتاز).

ما، شکست سیاست آزادسازی تجاری را، مرتبط با مغالطه‌های نظری و روشهای سیاستهای تجاری می‌دانیم که اجمالاً در پیشگفتار به آنها اشاره کردیم. در فصل چهارم؛ با مرور متون مربوط، مغالطه‌های مورد بحث در مورد نقش بازار و دولت در تجارت و صنعتی شدن را بررسی خواهیم کرد. استدلال خواهیم کرد که؛ بسته به سطح توسعه، پایه صنعتی و دیگر ویژگیهای اقتصادی-اجتماعی، مسأله اصلی در سیاست تجاری و صنعتی شدن برای یک کشور در حال توسعه-در هر مقطع زمانی-یکی از موارد زیر یا ترکیبی از آنهاست: ۱. ایجاد ظرفیت لازم در طرف عرضه کالاها و خدمات و شتاب دادن به آن؛ ۲. کارآمد و رقابتی کردن صنایع موجود در بازارهای داخلی و بین‌المللی؛ و ۳. حفظ قدرت رقابت

مراحل آغازین صنعتی شدن هستند، حمایت از صنایع نوزاد امری لازم است. تفاوت نظریه لیست با نظریه تجارت بین الملل کلاسیک چنین است: در مواردی که تمام کشورها از سطح توسعه یکسان برخوردار نیستند، او میان «منافع کل جهان» و «منافع ملی» تفاوت قایل می‌شود. با این حال، او نه مخالف تجارت بین الملل است و نه مخالف افزایش صادرات. در حقیقت، او بر اهمیت تجارت تأکید دارد و تجارت آزاد را یکی از اهداف «غایی» تمام کشورها می‌داند. اما، حمایت موقت را ابزاری برای رسیدن به توسعه، افزایش صادرات در سطح گسترده و نهایتاً تجارت آزاد می‌داند. بعقیده او، سیاست تجاری تنها ابزار سیاست صنعتی و توسعه نیست؛ اقدامات دیگری نیز لازم است. وقتی حمایت اعمال می‌شود، این حمایت باید موقت، گزینشی و هدفمند باشد و بیش از حد لازم نباشد. برخلاف عقیده بسیار رایج، لیست حمایت فراگیر از کل بخش تولید را توصیه نمی‌کند. برای جلوگیری از ایجاد انحصارات، رقابت داخلی باید پیش از آزادسازی تجاری - به صورت برنامه‌ریزی شده و تدریجی و هدفمند - بوجود آید. لیست از محدودیت ناشی از اندازه جمعیت کشور بر سیاست حمایت از صنایع نوزاد آگاه است، اما، معتقد است که در بیشتر موارد، این مانع را می‌توان با استفاده از انواع مختلفی از همکاری با دیگر کشورهای بزرگ یا کوچک، از جمله همکاریهای منطقه‌ای، رفع کرد.

ما، همچنین به اختصار این واقعیت را توضیح خواهیم داد که پریش در اوایل دهه ۱۹۵۰، طرفدار سیاست جایگزینی واردات بود. با وجود این، او جایگزینی واردات را یکی از گامهای نخستین در مسیر صنعتی شدن و افزایش صادرات می‌دانست. او، جایگزینی واردات را به مثابه سیاستی دائمی به بهای عدم توجه به صادرات در گذر زمان نمی‌دانست. در واقع، او نخستین کسی بود که در اواخر دهه ۱۹۵۰، به محدودیتهای سیاست جایگزینی واردات اشاره کرد. همچنین، توضیح خواهیم داد که نسبت دادن شکست راهبرد جایگزینی واردات، به صورتی که در بسیاری از

این که وجود تجارت خارجی، بهتر از نبود آن است، در مواردی که کشورها به لحاظ توسعه‌ای یکسان نیستند، تجارت آزاد تنها تحت شرایط خاص و صدق فروض ویژه‌ای می‌تواند، همراه با نفع متقابل برای تمام کشورها - اعم از توسعه یافته و توسعه نیافته - باشد. اما، بیشتر این فروض، غیر واقع‌گرایانه هستند، بویژه، در مورد کشورهایایی که در مراحل آغازین توسعه و صنعتی شدن هستند. افزون بر این، نظریه هزینه نسبی که نظریه اصلی در پس فرضیه آزادسازی تجاری جهانگستر است، می‌تواند توضیح دهنده الگوهای تخصص کشورهای در حال توسعه در تولید کالاهایی نظیر مواد خام باشد، که این کشورها غالباً دارای منابع فراوانی از آنها هستند؛ اما نمی‌تواند توضیح دهد که کشورها چگونه می‌توانند - و توانسته‌اند - صنعتی شوند و الگوی مزیت نسبی خود را در گذر زمان تغییر دهند. وجود صرفه جوییهای نسبت به مقیاس داخلی و خارجی و تعامل آنها، به گونه‌ای خاص، قدرت «تخریب خلاق» را به شرکتهای موجود در صحنه بین‌المللی می‌دهد و مانع از دستیابی به مزایای رقابتی راهبردی توسط شرکتهای تازه وارد کشورهای در حال توسعه می‌شود. ما، همچنین به دیدگاه بدیلی در مورد مزیت نسبی اشاره خواهیم کرد؛ دیدگاهی که معتقد است بر خورداری از مزیت نسبی در کالاهای صنعتی خلق شدنی است نه این که از پیش به طور طبیعی موجود باشد. از این منظر، اقدام دولت، در حمایت از تأسیس برخی از صنایع جدید (نوزاد) یا ارتقای آنها، ضروری است.

هدف از فصل ششم، تبیین استدلال صنایع نوپا و نوزاد به آن صورتی است که در دیدگاههای فردریک لیست و راثول پریش در مورد جایگزینی واردات آمده است. در متون اقتصادی، ابهامی در مورد این نظریه‌ها، بویژه استدلال مربوط به صنایع نوزاد، وجود دارد. نشان خواهیم داد که نظریه لیست، بویا و دارای ابعاد زمانی و جغرافیایی است. در شرایطی که برخی از کشورها «گوی سبقت را در زمینه تولیدات کارخانه‌ای از دیگران برده‌اند»، برای کشورهایی که در

کشورها داشت، اما، در هر دو کشور، سرمایه‌گذاری خارجی نقش قابل توجهی در مراحل آغازین توسعه صنعتی آنها ایفا کرد. به علاوه، در تمامی این کشورها، وقتی بخش صنعت به بلوغ رسید، از حمایت از صنایع؛ بعنوان ابزار قدرت چانه‌زنی در مذاکرات تجاری دوجانبه و پیمانهای تجاری استفاده می‌شد.

فصل هشتم، به بررسی تناقضها در طراحی مقررات گات / سازمان تجارت جهانی در زمینه آزادسازی تجاری و خودداری کشورهای توسعه یافته از اجرای مقررات توافق شده می‌پردازد؛ مواردی که به بهای منافع کشورهای در حال توسعه تمام می‌شود. ما، با تمرکز بر اصطکاکهای موجود میان کشورهای در حال توسعه و صنعتی در حوزه خاص تجارت کالاهای صنعتی، استدلال خواهیم کرد که نظام تجاری فعلی بین‌المللی، موجب صنعتی شدن و توسعه یافتگی کشورهای در حال توسعه نمی‌شود. نشان خواهیم داد؛ این تناقضها و عدم تقارنها، دلایل اصلی مشکلات آتی در دور جدید مذاکرات تجاری تحت نظر سازمان تجارت جهانی هستند. همچنین، نشان خواهیم داد که؛ آزادسازی سریع و فرامرزی توسط کشورهای در حال توسعه، لزوماً به نفع کشورهای توسعه یافته نیست، چه رسد به این که به نفع کشورهای در حال توسعه باشد. تأکید خواهیم کرد که؛ لازمه ایجاد تغییر در مقررات سازمان تجارت جهانی، وجود سیاستهای تجاری و صنعتی متفاوت برای کشورهای در حال توسعه و برای راهبرد فعال‌گرادر مذاکرات تجاری این کشورهاست. در فصل پایانی، شمایی کلی از سیاست تجاری و صنعتی بدیل را ارائه خواهیم کرد.

پی‌نوشتها:

۱. ماجرا در سیاتل پایان نیافت. تظاهرات دیگری در جریان برگزاری نشست مجمع جهانی اقتصاد در داوس، در اعتراض به آزادسازی تجاری و جهانی‌سازی روی داد. تظاهرات مشابهی نیز در خلال نشست مشترک صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در ماه آوریل برگزار شد (اینترنشنال هرالد تریبون، ۲۷

کشورهای در حال توسعه به استثنای شرق آسیا اجرا شد، به نظریه حمایت از صنایع نوزاد خطاست.

بررسی ما در فصل هفتم، نادرستی این برداشت را نشان می‌دهد: پیشگامان صنعتی شدن، بخش صنعت خود را بدون حمایت از صنایع نوزاد و دخالت دولت توسعه داده‌اند. برای بررسی تاریخی این کشورها، ما تمرکز خود را معطوف به تاریخچه سیاست تجاری در بریتانیای کبیر و ایالات متحده خواهیم کرد؛ همچنین به موارد آلمان و فرانسه اشاره خواهیم داشت. در واقع، تمام این کشورها- همانند دیگر کشورهای صنعتی که صنایع خود را توسعه دادند- مرحله حمایت از صنایع نوزاد و دخالت شدید دولت بویژه در بخش خارجی را پشت سر گذاشتند. البته، میزان حمایت و دخالت دولت در کشورهای مختلف، متفاوت بود. به رغم این حقیقت که؛ انقلاب صنعتی، به صنعتی شدن سریع بریتانیای کبیر کمک کرد، بخش صنعتی آن، از حمایتهای تجاری و دیگر شکلهای مداخله دولت در جریان تجارت، از طریق قانون دریانوردی و استفاده از قدرت سیاسی و حتاً قدرت نظامی، سود برد.

افزون بر این، توضیح خواهیم داد که مداخله دولت، هم در بریتانیای کبیر و هم در ایالات متحده، محدود به تجارت خارجی نبود. دولتها، به طور مستقیم و غیرمستقیم، در اقتصاد داخلی دخالت کردند- بویژه در ایالات متحده آمریکا- تا به انباشت سرمایه، توسعه نهادها و ایجاد زیرساختها کمک کنند و امکانات آموزش، تحقیق و توسعه و غیره را فراهم آورند. در هر دو کشور، انباشت سرمایه و توسعه زیرساختها و نهادها نقش چشمگیری داشت. در این کشورها و همین‌طور در فرانسه و آلمان، توسعه کشاورزی نیز- که غالباً مورد حمایت مستقیم دولت و دیگر شکلهای مداخله دولت بود- با توسعه صنعتی همراه شد. در نتیجه، این تحول توسعه صنعتی را بیشتر شتاب داد. فزون بر این، گرچه بالا بودن نسبت پس اندازهای داخلی به درآمد ملی، نقش بسیار مهمی در تأمین مالی انباشت سرمایه در این

- ژانویه: ص ۱۷؛ وال استریت جورنال، ۶ آوریل ۲۰۰۰، صص ۱ و ۱۲). از نظر معترضان، دلیل این تظاهرات این بود که این نهادها نیز از طریق اعمال «برنامه‌های تعدیل ساختاری» و «برنامه‌های تثبیت» در پشت پرده سیاست آزادسازی تجاری حضور دارند. تظاهرات دیگری نیز در سیدنی پیش از افتتاح بازبهای المپیک و در پراگ در خلال نشستهای مشترک صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی برگزار شد. از آن پس، هر نشست بانک جهانی / صندوق بین‌المللی پول و گروه هشت و «مجمع جهانی اقتصاد»، با تظاهرات مشابهی همراه بوده است که خشونت‌بارترین آنها، در ژنو در ژوئن ۲۰۰۳، همزمان با نشست رهبران گروه هشت در اوین (Evian) فرانسه بود.
۲. برای اطلاع از توضیحاتی کوتاه درباره تکامل اندیشه‌های پریش، در زمینه سیاست تجاری و صنعتی شدن، ر.ک به: سینگر، ۱۹۸۶؛ دل (Dell)، ۱۹۸۶؛ پریش، ۱۹۸۴ و فصل پنجم همین کتاب
۳. این، هنگامی بود که مرحله‌ی آسان جایگزینی واردات - کالاهای مصرفی سبک - به حد خود رسید. لازم‌ه تداوم چنین سیاستی، جایگزین‌سازی واردات در زمینه کالاهای واسطه‌ای و کالاهای سرمایه‌ای بود. برای اطلاع بیشتر، ر.ک به: دل، ۱۹۸۶
۴. او، از یارانه صادراتی و استفاده از روش ترجیحی برای ورود محصولات کشورهای در حال توسعه به کشورهای صنعتی، بعنوان اقدامات گزینشی، در مقایسه با سیاست استفاده از کاهش ارزش پول بعنوان ابزاری برای یکسان‌سازی انگیزشها در تولیدات مختلف دفاع کرد (ر.ک به: پریش، ۱۹۵۹، صص ۵۷-۲۵۶؛ سازمان ملل متحد، ۱۹۶۴، صص ۷۵-۷۴)
۵. برای اطلاع از جزئیات بحث، ر.ک به: سینگر، ۱۹۸۶
۶. برای اطلاع از خلاصه‌ای از دیدگاههای آنها، ر.ک به: فصل
- مقدمه لیتل و دیگران، ۱۹۷۰
۷. ر.ک به صص ۱۶-۱۳
۸. برای مثال؛ ر.ک به: بانک جهانی، ۱۹۸۷، صص ۱۱۲-۹۵ و باگواتی، ۱۹۸۸b
۹. در مورد مسأله رابطه بین صادرات و رشد تولید ناخالص داخلی، باگواتی (۱۹۸۸، صص ۳۶-۲۳)، به درستی جهت‌علیت بین رشد صادرات و رشد تولید در مطالعات مقطعی کشوری را مورد پرسش قرار می‌دهد. او معتقد است که بالا بودن میزان (نرخ) رشد صادرات، ممکن است ناشی از بالا بودن میزان رشد تولیدی باشد که تحت تأثیر دیگر عوامل پروتزا است. با وجود این، وی مشکلات روش شناختی مشابهی را در مطالعات منفرد کشوری مشاهده نکرده است.
۱۰. به هر حال، توجه داشته باشید که باگواتی (۱۹۸۸، صص ۳۳) معتقد است که این میزانهای رشد، مقادیر میانگین صادرات و واردات را نشان می‌دهند و اینکه در داخل هر بخش، انگیزشها از فعالیت به فعالیت دیگر ممکن است تغییر کند.
۱۱. برای این اقتصاددانان، این خطر شدیدتر از خطر شکست بازار است.
۱۲. در نظریه نئو کلاسیک، هیچ تمایزی میان رشد و توسعه گذاشته نمی‌شود؛ تعریف توسعه عبارت است از رشد تولید ناخالص داخلی سرانه.
۱۳. از این پس، ما از اصطلاحات توسعه صادرات، جهتگیری صادرات و گسترش صادرات، به جای هم، استفاده خواهیم کرد.
۱۴. تغییرات شدید در قیمت‌های صادرات - برای مثال نفت در دهه ۱۹۷۰ - مستثنی است.
۱۵. این شبیه به مفهوم مزیت نسبی آشکار شده در سطح تولید است.